

جرات استفاده از خرد خود  
در ملاء عام را داشته باش!

«کانت»

## روح هزاره‌گی و منطق رنگ

حسن رضا خاوری



نخستین نقاشی‌های رنگ و روغن جهان در مغاره‌های بامیان کشف شده است، نقاشی‌ها و رنگ‌هایی خیره‌کننده که متأسفانه به ضرب تاریخ ظلمت تکه‌تکه و تا حد زیادی نابود شده‌اند اما آنچه باقی مانده، شکوه و زیبایی‌شان را همچنان حفظ کرده‌اند؛ دقیقاً مانند روح هزاره‌گی که در سیر تاریخ طولانی‌اش تکه‌تکه، مجروح و آواره شده ولی صفا و جلای باستانی خویش را به طور کامل از دست نداده است. اهمیت و شکوه رنگ منحصر به تاریخ گذشته‌ی بامیان نبوده بلکه تا کنون نیز در تاروپود حیات اجتماعی مردمان بامیان و سایر نقاط هزاره‌جات وجود دارد و به طرز واضح دیده می‌شود. هزاره‌جات جغرافیای زیست رنگ‌ها است و از قضا همین بازی رنگ‌ها است که به زندگی هزاره‌ها شادابی و طراوت خاصی می‌بخشد. از آن‌جا که روح هزاره‌گی با رنگ‌ها سرشته شده، لذا رنگ‌ها از سرشت و ساختار درونی زندگی تاریخی این روح نامیرا حکایت می‌کنند. رنگ جهان و زبان خاص خود را دارد که اهل هنر بدان آشنایند. یوهانس ایتن در کتاب هنر رنگ می‌گوید: «رنگ زندگی است. چون جهان بدون رنگ مرده به نظر می‌آید... نور، این نخستین پدیده‌ی جهان، از طریق رنگ‌ها، روح و زندگی و جوهره‌ی جهان را برای ما آشکار می‌سازد.» رنگ همانا روح زندگی است و روح‌بخش زیست‌جهان هزاره‌گی. روح هزاره‌گی از سراغز تاریخش چنان با رنگ‌های زیبا آمیخته شده که تیره‌واترترین تحولات تاریخی نتوانسته جلای رنگ‌ها را از سیمای روح هزاره‌گی بزدايد. در سده‌های اخیر، جغرافیای هزاره‌جات به لطف سیاست‌های تبعیض‌محور به یک زندان تمام‌عیار سیاسی (نه جغرافیایی) تبدیل شده است. آن‌چه زیستن در این زندان سیاسی بزرگ را تحمل‌پذیر می‌کند همانا تالو رنگ‌ها و روحی است که از درخشش رنگ‌ها به زندگی و پیکر زخم‌خورده‌ی باشندگان این جغرافیا می‌دمد. در سرزمینی که تباهی فرمانروای آن است، دل انسان هزاره تنها به اشراق رنگ‌ها می‌تواند زنده و استوار بماند. نور و رنگ‌ها در واقع روح مقاومت علیه ظلمتی است که گرداگرد روح هزاره‌گی را فتح کرده. به رغم قرن‌ها حکومت ظلمت اما رنگ‌ها تا هنوز در ژرفای جان ما زندگی می‌کند و همچنان طنین رؤیاها و امیدهای تاریخی ما است. این رقص شاد رنگ‌ها ثابت می‌سازد که ظلمت نتوانسته بر قلمرو دل ما

ادامه در صفحه ۲

## تبعیض اداری در بامیان

تقسیم واحدهای اداری به هیچ عنوان از روالی واحد و یکسان در سطح کشوری برخوردار نبوده است و برخی ولایات، علی‌رغم وجود شواهد و قراین بسیار، به آن چه که مستحق و سزاوار آن بوده‌اند، نرسیده‌اند. تو گویی نه تنها هیچ اهمیتی نسبت به تعدیل این روال ناعادلانه وجود نداشته، بلکه اهمیتی وافری بر ناپدید کردن این اجحاف آشکار نیز وجود داشته/دارد؛ چرا که تملی قراین و شواهد آشکار و نیز مطالبات به حق مردم این ولایت نسبت به تعدیل این روند تبعیض‌آمیز نیز ناپدیده و ناشنیده گرفته شده است.

در صفحه ۲



تندیس‌های بودا به عنوان استثنایی‌ترین و باشکوه‌ترین تجلیات هنری، و نیز همی آثار هنری که در دل کوه‌ها و مغاره‌های بامیان وجود دارند، نماد قدرت و عظمت بزرگی بامیان می‌باشند. پیکره صلصال و شهمله، اساسی‌ترین رخداد در بامیان است که هر لحظه بامیان را می‌آفریند. این آثار عکس‌العملی استثنایی و تکین در برابر نیست‌نگاری و فراموشی بامیان است. پیکره‌های دل‌کوه و تمام آبدات تاریخی موجود در این محدوده بامیان را در برابر یک صورت خطرناک و نابودگر، که همانا فراموشی باشد، حفظ می‌کند. می‌شود بامیان را ناپدیده گرفت، می‌شود بامیان را فراموش کرد، می‌شود بامیان را به زنان جغرافیایی تعبیر کرد و تقلیل داد اما ممکن نیست که هنرهای خلق شده در دل کوه‌پایه‌های آن را ناپدیده گرفت و فراموش کرد. این وضعیت زمینه در تقابل قرار گرفتن «بودن» یا «نبودن» بامیان را همیا می‌سازد.

در صفحه ۳

## هزاره همچون اراده معطوف به قدرت

(تجلیات هنر در بامیان)



عباس اسدیان

## بامیان در حصار



علی جوادی

این تنها حصار کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی بابا نیست که جغرافیای محرومیت‌زده‌ی بامیان را از پیکره‌ی افغانستان جدا کرده و همچون نگینی در آغوش سرد و سنگی خود محصور نموده است. این کوه‌ها با تمام عظمت و شکوه قله‌های سر به فلک کشیده‌ی آن، عبورناپذیر نیستند و جز در سرمای استخوان‌سوز و بوران‌های هول‌انگیز زمستانی، در دیگر اوقات سال عبور و مرور مسافران از آن‌ها به گونه‌ای عادی در جریان است. بخش عمده‌ای از مایحتاج مردم بامیان از همین گردنه‌ها و کوتل‌ها عبور داده می‌شوند. محصلان بامیان، دایکندی و غور در کابل و یا دیگر نقاط کشور، از همین راه‌ها، مسیر تحقق آرزوهای بلند خویش را دنبال کرده و روانه‌ی دانشگاه‌های محل تحصیل خود می‌شوند و در ایام رخصتی‌ها، به شوق دیدار خانواده و بستگان از همین راه‌ها به سمت خانه‌های خود بازمی‌گردند. در بهار و تابستان، آن‌ها که آوازه‌ی زیبایی‌های بامیان را شنیده‌اند، یا نفس کشیدن در طبیعت دل‌انگیز آن را تجربه کرده‌اند، به شوق سپری کردن لحظاتی خوش و رقم زدن خاطراتی ماندگار، از همین راه‌ها روانه‌ی سرزمین بودا می‌شوند. دو شاهراه میدان‌وردک الی بامیان و غوربند الی بامیان، به منزله‌ی شریان‌های حیاتی این ولایت، خون حیات و زندگی را در رگ‌های این ولایت می‌دمند. این شریان‌های حیاتی اما هر از چندی، در اثر راه‌گیری‌های گروه‌های ستنه‌جو و تروریست، دچار انسداد می‌شوند. بارها و بارها در این مسیر، افراد مسلح منتصب به طالبان، مسافران بی‌گناه را، عمدتاً از قومیت هزاره، از موترها پیاده کرده و بسیاری از آن‌ها را به بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها به قتل رسانده‌اند.

## صلح از روزه روادار



علم عرفانی

اگر از دریچه دین و فرهنگ به این پدیده نگاه کنیم، پارهای از عوامل جنگ و خشونت، به دین و فرهنگ، تفکر و بینش‌های مردم افغانستان برمی‌گردد، بناء تعصب قومی، انحصارگرایی و بنیادگرایی از عمده‌ترین عوامل جنگ‌ها و منازعات چندین ساله افغانستان اند، زیرا؛ تعصب قومی، بینش‌های انحصارگرایانه و تدبیر بنیادگرایانه بیش از هر چیز دیگر نفرت‌پرانی کرده، تیغ تکفیر و ارتداد را بدست انحصارگرایان داده و از این دریچه به جنگ و خشونت مشروعیت بخشیده‌اند. قتل عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمن بر اساس فتوای علمای دینی اهل سنت، جنگ طالبان از آوان شکل‌گیری تا به امروز و ده‌ها نمونه دیگر را می‌توان به عنوان مصداق‌های تاریخی جنگ‌های قومی و مذهبی که مشروعیت خود را بر اساس تکفیر و ارتداد از جانب متولیان امور دینی گرفته‌اند،



در صفحه ۶

## مأموریت تاریخی فرهنگی



محمد رضا رهیاب

ساختار باعظمت و پیرلابتی که تشکیل واحد اداری و جغرافیایی را به نام بامیان ساخته و با ریخت و بافت زنجیروار، تشکیل دژ و قلعه محکم و استواری را رقم زده است، چطور ممکن خواهد بود که میان این ساختار و رسالت او ارتباطی نباشد و این تشکل به صورت اتفاقی پدید آمده باشد؟ بامیان یک سنگری است که طبیعت آن را برای تحقق امری مهمی اعمار نموده است، زیرا هر عاقلی متأمل می‌داند که اتفاق و تصادف در منظومه که جهان ما بخشی از آن است راه ندارد و نظم عجیبی در سراسر این ساختار جسیم، حاکم و نافذ است؛ حتا به قدری دقیق و سنجیده عمل می‌کند که برای هر عمل عکس‌العمل مناسب قرار داده است و به تعبیر قرآن: «من يعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل سوء...» و این یعنی نفی تصادف و اتفاق از نظام خلقت و منظومه شمس، با این دریافت برای دژ طبیعی بزرگ و باشکوهی مانند بامیان ترتیب رسالت غیر قابل انکار می‌باشد.

در صفحه ۶



دانشگاه بامیان؛ پیشرفت‌ها و عقب‌گردها  
(مصاحبه اختصاصی با دکتر محمد ظاهر فایز  
معاون علمی دانشگاه بامیان)

دکتر فایز: با تاسف باید اظهار کنم که در سطح دانشگاه‌های افغانستان تنها چیزی که بسیار کم وجود دارد آگاهی گسترده و معلومات علمی است که از این قاعده دانشگاه بامیان هم نمی‌تواند استثنا باشد. در سایر کشورها که دانشجویان آن شب روز در صدد بالا بردن معلومات و اندوخته‌های علمی اند؛ تا به تولید فکر و تولید علم دست یابند بد بختانه در کشور ما دانشجویان بیشتر در صدد دست یافتن به سندهای تحصیلی اند تا محتوای علمی و آکادمیکی.

در صفحه ۴



در صفحه ۵

# تبعیض اداری در بامیان

ادامه سرمقاله

چیره گردد. ذهنیت و سنتی که رنگ و تکتور رنگ را سرکوب و حذف می‌کند، صرفاً تهدیدی علیه رنگها نیست بلکه اساساً جنگی علیه نور و تجاوز به حریم روشنائی است. چون «رنگها فرزندان نور اند و نور مادر آن‌ها است.» (ایتن، همان)

به لحاظ فیزیکی، رنگها حاصل امواج نور اند. یعنی نور علت پیدایش رنگها است. به بیانی دیگر، رنگ ظهور نور است و نور باطن رنگ. رنگها هستی و توانایی‌های نور را در معرض دید می‌گذارد. رنگ گشودگی به جهان نور است. همچنین رنگ برهانی است که ما را به روشنائی پیوند می‌زند و این توفیق بزرگی برای امکان دیدن و منطق بینایی است که بعد اشارتی بدان خواهد آمد. از طرف دیگر، این که روح هزارگی با تکثر رنگها عجین شده در واقع بدین معنا است که روح هزارگی ذات خود را نسبت به نور گشوده و تقدیر خویش را به تابش و زایش نور یعنی به رنگ و تکثر زیبای آن سپرده است. در این گشودگی، ما رنگها را انتخاب نمی‌کنیم بل این رنگها است که ما را برگزیده، فراگرفته و همراه جذبه‌ی مقاومت‌ناپذیر خود به سوی آینده‌ای آکنده از رنگها، زیبایی‌ها، شادمانی‌ها و لذتها پیش می‌برد. از این حیث نیز رنگ نحوه‌ی خاصی از منطق دیدن را پیش می‌آورد و نگاه ما را به سمت علت رنگها یعنی به سوی روشنی و سرازاز و در راستای اشراقات نوری رنگها می‌گشاید، فتح و تصرف می‌کند. جذبه‌ی رنگ همانا دعوت به سوی نور است، نوری که بخشاینده و مهربان است؛ چنان‌که سهروردی در کتاب حکمة الاشراق گفته: «النور فیاض بذاته فعال بماهیته». نور در ذات خود بسیار فیض‌رسان است و بنا به ماهیتش اثرگذاری‌های فراوانی دارد. در این زمینه، رنگ یکی از بزرگترین هدیه‌ها و فیض‌رسانی‌های نور است که دمام به بشریت عطا کرده و می‌کند. تا جایی که به خرد ربط می‌یابد، این فیض رنگی و بارقه‌ی نوری بیش از هر چیز بسا بینایی و منطق دیدار پیوند محکم و گسست‌ناپذیر دارد؛ همان طور که غیاب رنگ با ظلمت و نیز ظلمت با منطق کوری پیوند ذاتی دارد و هر کدام شبکه‌ی جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند. همچنین، رنگ نخستین صادر نور است. از این رو، رنگ شرط امکان رؤیت‌پذیری جهان می‌باشد. نه تنها روح و حیات جهان بلکه اساساً هستی جهان بدون رنگ قابل دیدن نیست. دیدن اشیاء عطیه‌ای است که رنگ برای ما به ارمغان می‌آورد. رنگها از خلال اعطای زیبایی و سرزندگی به اشیاء در واقع سبب افزایش تقرب ما به اشیاء می‌شود و در کل، باعث افزایش مانوسیت ما با جهان می‌گردد. تقرب و انس با جهان به سکونت انسانی و بودن به نحو مسالمت‌آمیز قوام و دوام می‌بخشد. به همین خاطر است که رنگ به بینایی ما جهت می‌دهد و آن را در مسیر سرور و طرب به حرکت درمی‌آورد. فراتر از این، رنگها هستی ما را به سوی بهشتی از شادی و سرخوشی هدایت می‌بخشد و بدین سان، بودن در جهان و زیستن در این «سرای بی‌کسی و دشت پرملال» را آسان می‌سازد. منطق رنگ همین است: قوام سکونت در جهان، آن‌هم تحت هدایت‌ها و اشراق‌هایی که از آفاق زیبایی‌ها و طرب‌ها بر جان و کلیت زندگی ما نازل می‌گردد.

البته رنگ تنها عناصری از عیش و طیش را در آفاق جان و جهان زندگی ما معبوث نمی‌گرداند بلکه رنگ تقوای چشمان بادامی ما را نیز طلب دارد، تقوایی که نگاه ما را از لغزیدن در ورطه‌ی ظلمت حفظ می‌کند و دور نگه می‌دارد. ظلمت سرزمین بدون رنگ است و بینایی در آن ممکن نیست. در تاریکی کوری و بی‌شرمی حکمفرما است. این جا بُعد اخلاقی رنگ به درخشش درمی‌آید. در منطق دیدن آن‌چه اهمیت تعیین‌کننده دارد این است که دیدن منحصر به دیدن حسی نیست بلکه مهتمتر از آن دید عقلی و چشم پرفروغ خرد است که با نور و اشراق‌های نوری و رنگی نسبت و مناسبت ذاتی دارد و با تکیه بر نور، امکان درک معنای جهان و زبان رنگها را بنیان می‌نهد. نور چراغ عقل را روشن می‌کند و عقل از خلال رنگها قادر به دیدن جهان می‌گردد. روح اخلاقی هزارگی در تلاقی نور و عقل و دیدن ریشه دارد. اخلاق ما بر شرم استوار است. به تعبیری، شرم در کانون اخلاق هزارگی قرار دارد. با توجه به شبکه‌ی منطقی نور و عقل و دیدن تنها کسی می‌شیرمد که قادر به دیدن است. شرم و به تبع آن، اخلاق از بینایی خرد برمی‌خیزد و بی‌شرمی و بی‌اخلاقی از کوری خرد. هنگامی که عقل کور می‌شود، زوال اخلاق امکان‌پذیر می‌گردد. بنابراین، رنگ چنان تجلی نور به همان اندازه که در امکان دیدن سهم دارد، امکان اخلاق را نیز به همسراه می‌آورد. در پرتو همین وجه اخلاقی رنگ است که زیبایی و لذت رنگ به فعلیت تام خود نزدیک می‌شود. خلاصه، تقدیر روح هزارگی از دیرباز بلکه از آغاز بسا رنگها و منطق اشراقی رنگ گره خورده است. رنگ یک طریقت تاریخی است که مدام سرشت و سرنوشت ما را به نور و دیار روشنائی وصل می‌کند. جهان زندگی ما زنده به نور است و سرزنده به رنگها.

تبعیض در افغانستان سنتی کهن و دیرپای است که لایه‌های پیدا و پنهان آن، در ساختارهای متنوع فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اداری ریشه دوانده است. نامتوازن بودن واحدهای اداری یکی از اساسی‌ترین ابعاد تبعیض سیستماتیک در افغانستان بوده است. گروه‌های مردمی در افغانستان در قالب این واحدهای اداری سازماندهی می‌شوند و سهم و میزان بهره‌مندی آن‌ها از بودجه‌های دولتی، پروژه‌های انکشافی، میزان بهره‌مندی آن‌ها از قدرت و جایگاه آن‌ها در شبکه‌ای که به توزیع قدرت می‌پردازد، از رهگذر همین تقسیمات مشخص و معین می‌گردد. هنگامی که این تقسیم‌بندی‌های اداری در سطح کشوری، از رویه‌ی واحدی پیروی نکرده باشند و معیار تقسیم‌بندی یگانه و واحد نباشد، تبعیض به بخشی از ساختار اداری و سیاسی کشور تبدیل می‌شود و دیگر صرفاً یک رخداد، اقدام و یا سیاست خاص نیست که نمود و ظهور تبعیض را جلوه‌گر می‌سازد، بلکه تمامی این پیکره‌بندی، نمادی از تبعیض و تجسمی از آن است. در چنین وضعیتی، تبعیض به بخشی از واقعیت و طبیعت سیستم تبدیل می‌شود و خروجی چنین سیستمی، در هر حالی و به هر نحوی، نمی‌تواند چیزی غیر از تبعیض باشد. تبعیض تبدیل به حالت طبیعی و روال جاری می‌شود که مدام در قالب فعالیت‌های سیستم، بازتولید و احیا شده و استحکام و صلابت می‌یابد.



آر‌ش مقصودی

در حال حاضر دارای ۸ واحد اداری شامل مرکز و ۷ ولسوالی «یکاولنگ»، «یکاولنگ ۲»، «پنجاب»، «ورس»، «کهمرد»، «سیغان» و «شیر» بوده و با ولایات دایکندی، غور، میدان‌پورک، پروان، غزنی، سمنگان و سرپل هم سرحد می‌باشد. نگارنده این سطور، همچون بسیاری دیگر از مردمی که در این ولایت زیست می‌کنند، بر این اعتقاد است که تقسیم واحدهای اداری در بامیان عادلانه نیست؛ چرا که بر اساس معیارهای واحد و یکسان و مشابه با دیگر ولایتها صورت نگرفته است.

یکی از اساسی‌ترین معیارهایی که معمولاً در تقسیم‌بندی واحدهای اداری مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، جمعیت ساکن در هر ولایت می‌باشد. مطالعه‌ی نه چندان دقیق در آمارهایی که مراکز و ارگان‌های گوناگون دولتی و غیر دولتی در سال‌های اخیر ارائه کرده‌اند، به راحتی مشخص می‌سازد که احصائیه‌هایی که در اعطای واحدهای اداری به این ولایت مورد استناد قرار گرفته، به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند و بسیاری از آن‌ها، از فاصله‌ی قابل توجهی با آمارهای واقعی‌تر برخوردار می‌باشند.

به عنوان مثال احصائیه صحت عامه در طول کمپاین واکسن زنی سال ۲۰۰۸ گواه آن است که در حدود ۶۵۰ هزار نفر در ولایت بامیان مورد ثبت نام قرار گرفته‌اند. آماري هم که از سوی وزارت انکشاف و دهات، در جریان پروژه‌ی همبستگی ملی به دست آمده، جمعیت این ولایت را بالغ بر ۶۵۰۶۰ نفر برآورد کرده است. این در حالی است که آمار احصائیه‌ی مرکزی در سال ۲۰۰۷ جمعیت این ولایت را در حدود ۳۷۸۳۰۰ نفر برآورده کرده است. در وبسایت ریاست جمهوری، مجموع نفوس این ولایت با عدد ۴۴۷۲۱۸ نفر مشخص شده است. اداره‌ی احصائیه‌ی مرکزی در سال ۱۳۹۱ طرحی آزمایشی را برای سرشماری جمعیت بامیان به اجرا گذاشت. پیش از اجرای این طرح، جمعیت بامیان در همین اداره ۴۲۵ هزار نفر ثبت گردیده بود. جالب این جا است که پس از اجرای طرح مذکور، جمعیت بامیان از سوی این اداره در حدود ۳۶۰ هزار نفر تخمین زده شده است. احصائیه‌های انجام شده از سوی وزارت معارف و یا کمیسیون مستقل انتخابات نیز از دیگر مواردی هستند که می‌توانند از طریق نسبت سنجی‌های رایج، نادرست بودن احصائیه‌های دولتی را به اثبات برسانند.

ناعادلانیه بودن میزان واحدهای اداری در بامیان را، با انجام برخی مقایسه‌های دیگر نیز می‌توان مستدل و مستند نمود. به عنوان مثال، تعداد قریه‌جات ولایت بامیان بر اساس آن چه در اداره‌ی مستقل ارگان‌های محل ثبت شده، ۱۸۹۵ قریه است. این در حالی است که ولایت بغلان با ۱۵ بخش اداری، شامل مرکز و ۱۴ ولسوالی، مجموعاً دارای ۱۵۴۷ قریه می‌باشد. همین مقایسه را در مورد ولایت پروان نیز می‌توان انجام داد. طبق آمار

اداره‌ی مستقل ارگان‌های محل، تعداد مجموع قریه‌جات ولایت پروان ۱۳۰۲ قریه می‌باشد؛ حال آن که تعداد واحدهای اداری در این ولایت شامل مرکز و نه ولسوالی و یا در مجموع ۱۰ واحد اداری می‌باشد. ولایت پکتیا طبق همین آمار، دارای مجموعاً ۱۳۸۳ قریه است اما سهم آن از واحدهای اداری، به مراتب بیشتر از بامیان می‌باشد. تعداد واحدهای اداری این ولایت شامل ۱۵ بخش است و بر همین اساس، سهمیه‌ی آن در پارلمان ۵ وکیل و در شورای ولایتی ۱۵ وکیل است. ولایت کاپیسا به لحاظ تعداد قریه‌جات حتی نیمی از ولایت بامیان هم نیست؛ چرا که تعداد مجموع قریه‌جات آن در حدود ۷۵۱ قریه ثبت شده است. به لحاظ عواید سالانه نیز در سال ۹۶، در حالی که در ولایت بامیان ۵۷۰۷۶۹۴۷۶ عواید جمع‌آوری شده، در این ولایت صرفاً ۶۰۴۵۹۷۹۵ افغانی به عنوان عواید گردآوری شده است. در عین حال، ولایت کاپیسا از ۷ واحد اداری برخوردار بوده، شورای ولایتی آن از ۹ وکیل تشکیل شده و حق دارد که ۴ وکیل را به پارلمان راهی کند.

مطالعه‌ی مقایسه‌ی آمار فوق به خوبی می‌تواند هر خواننده‌ای را به سوی این جمع‌بندی هدایت کند که تقسیم واحدهای اداری به هیچ عنوان از روالی واحد و یکسان در سطح کشوری برخوردار نبوده است و برخی ولایات، علی‌رغم وجود شواهد و قراین بسیار، به آن چه که مستحق و سزاوار آن بوده‌اند، نرسیده‌اند. گویی نه تنها هیچ اهتمامی نسبت به تعدیل این روال ناعادلانه وجود نداشته، بلکه اهتمامی وافر و بی‌نادرته گرفتن این اجحاف آشکار نیز وجود داشته‌دارد؛ چرا که تمامی قراین و شواهد آشکار و نیز مطالبات به حق مردم این ولایت نسبت به تعدیل این روند تبعیض‌آمیز نیز نادیده و ناشنیده گرفته شده است. این در حالی است که مطالبه‌ی تعدیل این روند، از آغاز برچیده شدن نظام کمونیستی در کشور وجود داشته و بر همین اساس، در دوران حکومت مجاهدین و ریاست جمهوری برهان‌الدین ربانی، تصمیماتی مبنی بر اصلاح گوشه‌ای از این ناروایی‌ها گرفته شده بود که متأسفانه در عمل، هیچ گاه محقق نشد. طبق این تصمیمات، بنا بر آن بود که سرخجوی به یک ولسوالی مستقل در کنار ولسوالی ورس تبدیل شود و در پنجاب نیز، نرگس تبدیل به یک ولسوالی شود. در طول هجده سال دوران نظام پسا طالبانی نیز هیچ اراده‌ی مبنی بر جدی گرفتن مطالبه‌ی مردم بامیان در این خصوص به چشم نخورده است. به نظر می‌رسد این تنها حصارهای طبیعی نیستند که بامیان و مردم آن را در خود محبوس نگاه داشته‌اند، بلکه دیوار بی‌اعتنایی آگاهانه‌ی سیاستمداران افغانستانی به مراتب ضعیف‌تر بوده و گذر کردن از آن برای این مردم به مراتب دشوارتر باشد.



# همچون اراده معطوف به قدرت

## تجلیات هنر در بامیان

عباس اسدیان



تأکید بر روی آثار هنری در بامیان استوار شود، در سه مقطع زمان به وضعیت بامیان می‌پردازد.

الف- شکوهمندی بامیان در گذشته:

شواهد ملموس و جلو چشم ما بیانگر این واقعیت می‌باشد که گذشته‌ی بامیان شکوهمند و با عظمت بوده است. ممکن است این شکوهمندی مدیون عطف توجه شاهان مقتدر، مدیون جد و جهد مردم بامیان در گذشته، مدیون موقعیت استراتژیک و جغرافیایی بامیان و یا هم مدیون مجموع این گزینه‌ها باشد. در هر صورت اما حرف این است که بامیان در گذشته در اوج به سر می‌برده و موقعیت آن در جهان قدیم برجسته و ممتاز بوده است. حضور تندیس‌های بودا، شهر غلغله، شهر ضحاک و موارد نظیر این‌ها بیانگر اعتلای فرهنگی و شکوهمندی بامیان در گذشته می‌باشد. از این میان، توجه به ساختار، ماهیت و نیز توجه به چگونگی خلق تندیس‌های بودا و ظرافت‌ها و خلاقیت‌های که برای شکل‌گیری آن به کار رفته است بیانگر همان گذشته‌ی با شکوه می‌باشد.

فرم و ظاهر هر اثر به صورت مستقیم و غیر مستقیم متأثر از واقعیت‌های بیرونی و اجتماعی می‌باشد. فرم‌های هنری از دل واقعیت‌های عینی و انضمامی زندگی اجتماعی مایه می‌گیرد. به هر تناسب که میزان آگاهی و اصالت در متن زندگی افراد یک جامعه بیشتر باشد به همان اندازه آثار هنری تولید شده در آن جامعه غنی و پرمایه می‌باشد. یعنی امکانات و زمینه‌های اجتماعی چگونگی خلق یک اثر را تحت پوشش قرار داده و در نتیجه چگونگی تجسم اثر واقعیت‌های زمانی و اجتماعی همان محیط و زمانه‌ی را بیان می‌کند که اثر در آن محدوده زمانی به وجود آمده باشد. بنا بر این می‌شود این‌گونه استدلال کرد که حول و حوش زمانه‌ی خلق کردن تندیس‌های صصال و شه‌مامه و اعمار و پیکربندی شهرهای غلغله و ضحاک بیانگر شکوه و اعتلای فرهنگ اصیل و جهان‌گستر بامیان می‌باشد. ظرافت‌ها و خلاقیت‌های که کار گرفته شده در به وجود آوردن تندیس بودا، و ساختن شهر غلغله و ضحاک ایده‌ی شکوهمندی بامیان در گذشته را تکمیل می‌کند. اما به تعقیب این سخن باید فوراً علاوه کرد که ما نباید رخ‌مان را فقط به گذشته بامیان برگردانیم و اصالت و رهایی را در گذشته‌ی بامیان جست‌وجو کنیم. درست است که گذشته‌ی بامیان، با تمام مصیبت‌هایی که بر سر این سرزمین و بوم وارد شده است، یک گذشته‌ی با شکوه و مایه‌ی مباحث می‌باشد ولی این گذشته‌نگری و اسیر شدن در دام خاطرات، حس

بهرترین راه برای توصیف جهان و پدیده‌ها تبیین پدیدارشناسانه می‌باشد، چون تبیین پدیدارشناسانه ما را با واقعیت «پدیده»‌ها، و همان‌گونه که در بیرون موجود هست، مواجه می‌کند. اساسی‌ترین نکته در رویکرد پدیدارشناسانه این است که ما بدون پیش‌فرض به سمت پدیده‌ها و چیزها رو می‌آوریم. اگر توانیم حین مواجه شدن با پدیده‌ها از پیش‌فرض‌های خود فاصله بگیریم کوشش‌های پدیدارشناسانه ما عملاً با شکست مواجه می‌شود.

بی‌گمان کلمه «بازگشت به خود چیزها» پرکاربردترین و مهم‌ترین شعار فلسفی در قرن بیستم بود؛ شعاری که به واسطه ادومند هوسرل (بنیان‌گذار پدیدارشناسی) وارد فلسفه شد. به صورت کلی معنای کلمه «بازگشت به خود چیزها» این است اگر ما بخواهیم شناخت درست از چیزها حاصل کنیم باید پیش‌فرض‌های مان را کنار بگذاریم. رجوع کردن به سمت چیزی با داشتن یک پیش‌فرض قاعدتاً شناخت ما از آن پدیده مورد نظر را در محور همان پیش‌فرض محدود می‌کند. به عنوان نمونه، اگر شما وادار به خواندن کتابی شوید که دوست شما را آن را برای‌تان تعریف کرده است قضاوت شما در باره کتاب هم کاملاً متأثر از سخنان همان دوست شما خواهد بود و در نتیجه واقعیت و ماهیت خود کتاب به نحوی انکار می‌شود. چون دوست شما برای‌تان پیش‌فرض تعیین کرده است که این کتاب خوب است یا نیست. و شمای که دارید کتاب مورد نظر را می‌خوانید به واقعیت خود کتاب توجه چندانی نخواهید داشت بل پیش‌فرض ایجاد شده برای شما مهم خواهد بود... با این مقدمه می‌خواهم بیان کنم که اگر ما بر اساس روش پدیدارشناسانه به توصیف بامیان بپردازیم قطعاً به نتایج نا مطلوب خواهیم رسید. چون بامیان نه اقلیم مرطوب و گوارا دارد، نه هوای قابل توصیف دارد و نه از محیط چندانی سرسبز و دل‌نشین برخوردار است. روی هم رفته به لحاظ وجود بیرونی بامیان یک محیط بسته و دل‌گیرکننده به نظر می‌رسد. اما با این حال، اگر از یک روزه دیگر، دید پدیدارشناسانه به بامیان بیندازیم به چیزی خلاف مدعای قبلی خود می‌رسیم. در این طرز دید ما به پیکره‌های بودا در دل کوه، شهر غلغله، شهر ضحاک و دیگر مکان‌های تاریخی و دیدنی بامیان توجه می‌کنیم. این طرز دید بیش از آن‌که به وضعیت جغرافیایی بامیان توجه کند به آثار تاریخی و هنری موجود در بامیان توجه می‌کند. از این لحاظ، کم و بیش از آن نوع نگاه پدیدارشناسانه به معنای اصیلش نیز فاصله می‌گیرد. این متن، که بیشتر تلاش می‌کند به لحاظ تاریخی و با

این است که از آدرس همین آثار با جهان به گفت‌وگو بپردازد. بودا، شهر غلغله و ضحاک (به عنوان درشت‌ترین شناسه‌های بامیان) اگر نتواند بیشتر از بقیه نیروهای موجود در بامیان بامیان را پویا و زنده نگه دارد حداقل هم‌سطح این نیروها و امکانات می‌تواند عمل کند و بامیان را جهانی بسازد. (منظور از امکانات و نیروهای دیگر امنیت، آزادی، تکررگرایسی و فرهنگ‌پروری مردم بامیان است که در مقایسه با دیگر ولایات کشور برجسته می‌باشد).

ج- بامیان در گفت‌وگو با جهان:

نویسنده این سطور نمی‌تواند ادعا کند که سیاست درست باعث بهتر شدن وضعیت نمی‌شود، اما با این حال بر این رای نیز باورمند است که همه‌چیز را نمی‌شود از روزه سیاست نگاه کرد. فرهنگ، علم، اندیشه و هنر ساحت‌های مستقل از سیاست را در بر می‌گیرند که اگر نه بیشتر از سیاست حداقل به اندازه‌ی سیاست وضعیت را تحت تأثیر قرار می‌دهند (حتی می‌شود ادعا کرد که اگر «اندیشه»‌ی وجود نداشته باشد عملاً روند طبیعی و معقول امورات با رکود مواجه خواهد شد و سیاست بدون اندیشه یک چیز تو خالی و تقریباً منتع است). بنا بر این پرورش فرهنگ، اندیشه و هنر- با توجه نماندها و مثال‌های روشن تاریخی و باستانی از هنر در بامیان - یک فرصت کم‌نظیر برای بامیان ایجاد می‌کند تا از این طریق با جهان وارد گفت‌وگو شود.

گزاره‌ی معروف هایدگر مبنی بر این‌که «هیچ، می‌هیچد» او را از هر جهت در معرض دید عموم متفکرین قرار داده است؛ مخالفان از این حرفش به عنوان بی‌هوده بودن و مهمل بودن تفکر او سود جست و موافقان این حرفش را دال بر جدید بودن راه و آغاز تازه برای طرز تفکر غربی قلمداد کرده اند. از یک روزه خاص تفکر هایدگر برای ما بیان می‌کند که «تا «نیستی» نیز حضور خودش را به نمایش می‌گذارد، و از این رو اهمیت دارد که پرسش از نیستی وارد عرصه‌ی تفکر و زندگی شود. پرسش از نیستی به معنای گشودن نمای تازه به زندگی و هستی است. بعد از هایدگر عدم، به آن معنای که معمول است، دیگر معنا نمی‌شود. حالا یک چنین وضعیتی را می‌توان بر نابودی تندیس‌های بودا، و نیز همه‌ی آثار نابود شده در بامیان، تطبیق داد. تندیس‌های بودا به واسطه تفکر بنیادگرایانه اسلامی نابود شده اند اما با این وجود باز هم توانایی این را دارند که خودشان را به عنوان یک حقیقت ظاهر سازند. «عدم، می‌عدم» در همین زمینه‌ها می‌تواند معنا شود. تعداد بی‌شمار انسان‌ها از زمان ویرانی بودا بازم برای دیدن آن تقلا می‌کنند، زیرا بودا هنوز از چیزی خبر می‌دهد. ویرانه‌ها هنوز با ما گفت‌وگو می‌کنند. بودای ویران شده از یک رخداد و حقیقتی خبر می‌دهد که قبلاً وجود داشته و حتا حالا نیز این امکان وجود دارد که دو باره آن حقیقت خودش را آشکار کند. (امیدوارم از این پاراگراف در جهت توجیه‌گری برای ویرانی بودا استفاده نشود، چرا که استدلال‌های که در این زمینه صورت گرفته است از رویکردهای معمولی نسبت به امورات پیروی نمی‌کند). با این توضیح می‌خواهم بیان کنم که شکوهمندی نابود شده، و به ظاهر از یاد رفته‌ی بامیان، بایستی دوباره ظهور کند. آن استیلای فرهنگی و جغرافیایی که بامیان در گذشته داشت حالا نیز می‌تواند ظرفیت به میان آمدن را دارد، چون که همواره «نبودن» از «بودن» چیزی حرف می‌زند. برای بامیان این «نبودن»‌ها امکان منحصر به فرد است زیرا که زمینه را برای وارد گفت‌وگو شدن با جهان و پیرامون مهیا می‌سازد.

هدف نهایی از وارد گفت‌وگو شدن با جهان نیز مشخص است: پرورش قدرت و نجات از فراموشی و بدیختی. امکانات بالقوه‌ی فراوان در بامیان وجود دارد که بیشتر این امکانات به واسطه گذشته‌ی خود بامیان در اختیار بامیان قرار داده شده است، اما از اثر بی‌اندیشگی و عدم سیاست‌ورزی درست در این خصوص این امکانات عملاً به واسطه خود ما به فراموشی سپرده می‌شود. گمان می‌کنم بهترین گزینه برای دست یافتن به آن چیزهایی که گفته شد این است که ما باید هر چه بیشتر تلاش کنیم امکانات گذشته را از حالت بالقوه خارج کنیم و تا سرحد ممکن در معرض دید قرار بدهیم. زمانی که بتوانیم این امکانات را در معرض دید قرار بدهیم می‌توانیم با جهان وارد گفت‌وگو شویم و آن شکوهمندی گذشته را یک‌بار دیگر در زمان حال نیز به دست بیاوریم.

نوستالژیک و تاریخ نباید بر اساس احساسات استوار باشد بلکه به جای آن ما باید تلاش کنیم نگاه‌مان به گذشته یک نگاه عقلانی و منفعت‌جویانه باشد تا وضعیت اکنون را بهبود ببخشیم. نگاه احساساتی به گذشته نمی‌تواند ما را به رهایی و اعتلا برساند. معقول آن است که ما تلاش کنیم به نحوی آن شکوه گذشته بامیان را در زمان حال نیز زنده کنیم. یعنی با استفاده از امکاناتی که گذشته‌ی بامیان در اختیار ما قرار داده است باید به سمت آینده‌ی مطمئن گام برداریم. محلاتی و آثاری که از آن نام بردیم امکاناتی اند که گذشته‌ی بامیان این‌ها را در اختیار ما قرار داده است.

اما این آثار برای وضع کنونی بامیان چه دارد؛ یا به عبارت دیگر، از وجود این آثار در بامیان به چیزی در زمان حال می‌توان دست یافت؟ پاسخ به این پرسش به همان اندازه که دشوار است به همان اندازه مهم نیز می‌باشد. تلاش‌های بعدی ما این است که به این پرسش، طی دو گزینه پاسخ ارایه شود.

ب- آثار باستانی بامیان همچون یک امکان و نماد قدرت:

به باور نیچه هنر تجلی «اراده معطوف به قدرت» است. یعنی نیچه باور داشت که «هنر واضح‌ترین و آشناترین شکل اراده معطوف به قدرت است». حالا اگر ما این گزاره را به نفع خودمان تفسیر کنیم چیزی شبیه به این درست خواهد شد: تندیس‌های بودا به عنوان استثنایی‌ترین و باشکوه‌ترین تجلیات هنری، و نیز همه‌ی آثار هنری که در دل کوه‌ها و مغاره‌های بامیان وجود دارند، نماد قدرت و عظمت برای بامیان می‌باشند. پیکره صصال و شه‌مامه، اساسی‌ترین رخداد در بامیان است که هر لحظه بامیان را می‌آفریند. این آثار عکس‌العملی استثنایی و تکین در برابر نیست‌انگاری و فراموشی بامیان است. پیکره‌های دل‌کوه و تمام ابدات تاریخی موجود در این محدوده بامیان را در برابر یک ضرورت خطرناک و نابودگر، که همانا فراموشی باشد، حفظ می‌کند. می‌شود بامیان را نادیده گرفت، می‌شود بامیان را فراموش کرد، می‌شود بامیان را به زندان جغرافیایی تعبیر کرد و تقلیل داد اما ممکن نیست که هنرهای خلق شده در دل کوه‌پایه‌های آن را نادیده گرفت و فراموش کرد. این وضعیت زمینه در تقابل قرار گرفتن «بودن» یا «نبودن» بامیان را مهیا می‌سازد. گرایش‌های مسلط و قدرت‌های حاکم میل به انکار و «نبودن» بامیان دارد اما شکوه تاریخی و تجسمات عینی آن (بودا، شهر غلغله، شهر ضحاک و...) در برابر این میل ایستادگی می‌کند. بامیان یک زبان گویا و استوار دارد که می‌تواند از دام «نیستی» نجاتش بدهد؛ این زبان گویا تاریخ و گذشته بامیان است. البته این امر نه تنها برای بامیان مصادق دارد بلکه برای هر پدیده و مکان دیگر نیز قابل تطبیق است.

فلسفه وجودی هنر به یک معنا بیان‌گر سلطه و استعداد بشر نسبت به جهان و چیزها می‌باشد. گذشته‌ی بامیان، که هنر و پرورش آن در رأس امور قرار می‌گیرد، این امکان را برای بامیان خلق کرده است تا توانایی برجسته شدن را برایش بدهد. از این رو می‌شود از این وضعیت همچون یک امکان استثنایی نام برد؛ این امکان خودش را در قالب قدرت و سیطره متجلی می‌سازد. بامیان، به واسطه‌ی همین گذشته و آثار ملموس آن خودش را در «صحنه» ظاهر می‌سازد. حالا ممکن است این صحنه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و هر صحنه و عرصه دیگر باشد. از این رو، قدرت‌های مسلط و مرکزی که گرایش شدید به نادیده گرفتن و انکار بامیان دارد، نمی‌تواند بامیان را به مغاک فراموشی بسپارد. بامیان، یک زبان گویا، اصیل و استوار دارد که هر لحظه به «سخن» می‌آید. این زبان همان گذشته و تندیس‌های بودا می‌باشد. گذشته‌ی بامیان آن‌قدر در دل تاریخ به صورت محکم و پایدار جا خوش کرده است که به هیچ‌وجه نمی‌شود از کنار آن به راحتی عبور کرد چه رسد به آن‌که به فراموشی آن فکر کرد. امکان استثنایی بامیان این است که بامیان به واسطه گذشته‌اش به سمت «شدن» حرکت می‌کند.

این یک واقعیت تاریخی محض است که بامیان به واسطه همین آثارش بوده که در برابر سیاست تک چشمی و سیکلوپی (سیکلوپ، موجودات انسان‌نما و تک‌چشمی در اسطوره‌های یونان می‌باشد) که بامیان را مدام در برابر چشمان کورشان قرار می‌داده اند، هویت خود را محفوظ نگه داشته است. اگر قرار باشد بامیان در گفت‌وگو با جهان موفق عمل کند یکی از بهترین راه‌ها



تندیس‌های بودا به عنوان استثنایی‌ترین و باشکوه‌ترین تجلیات هنری، و نیز همه‌ی آثار هنری که در دل کوه‌ها و مغاره‌های بامیان وجود دارند، نماد قدرت و عظمت برای بامیان می‌باشند. پیکره صصال و شه‌مامه، اساسی‌ترین رخداد در بامیان است که هر لحظه بامیان را می‌آفریند. این آثار عکس‌العملی استثنایی و تکین در برابر نیست‌انگاری و فراموشی بامیان است. پیکره‌های دل کوه و تمام ابدات تاریخی موجود در این محدوده بامیان را در برابر یک ضرورت خطرناک و نابودگر، که همانا فراموشی باشد، حفظ می‌کند. می‌شود بامیان را نادیده گرفت، می‌شود بامیان را فراموش کرد، می‌شود بامیان را به زندان جغرافیایی تعبیر کرد و تقلیل داد اما ممکن نیست که هنرهای خلق شده در دل کوه‌پایه‌های آن را نادیده گرفت و فراموش کرد. این وضعیت زمینه در تقابل قرار گرفتن «بودن» یا «نبودن» بامیان را مهیا می‌سازد.

# دانشگاه بامیان؛ پیشرفت‌ها و عقب‌گردها

(مصاحبه اختصاصی با دکتر محمد ظاهر فایز معاون علمی دانشگاه بامیان)



سیمای خرد: با توجه به این که شما معاون علمی دانشگاه بامیان هستید در قدم اول از رسالت‌ها و مسئولیت‌های دانشگاه برای ما بگویید که دانشگاه در درون جامعه دارای چه رسالت‌ها و مسئولیت‌هایی می‌باشد؟

دکتر فایز: ضمن قدردانی و سپاس‌گذاری از توجه شما در قبال این مسایل، باید بگویم که دانشگاه همان طوری که از نامش پیداست جای دانش است؛ جای تولید فکر، فنون و تکنولوژی. رسالتی را که دانشگاه به عهده دارد، رسالت مهم و خطیری است که از یک طرف خط فکری و علمی یک جامعه را مطابق با نیازهای مادی و معنوی آن هدایت و رهبری نماید؛ تا نیازها و خواسته‌های یک جامعه از ابعاد مختلف اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تجارت، جامعه و فنون برآورده شود و از طرف دیگر رسالت دانشگاه ایجاد انگیزش و سرآغاز تولیدات فکری و علمی در سطوح گسترده و به ثمر رساندن آن است. رسالت دانشگاه حراست و نگهداری از داشته‌های فکری، ذخایر علمی و ایجاد ارزش‌های جدید مادی و معنوی همراه با نشر و پخش آن در درون جامعه است و مسئولیتی را که دانشگاه دارد مسئولیت سنگینی است که از یک سو رهبران علم و خرد را به تفکر مستمر و دوامدار وادار نماید؛ تا این رهبران برای رسیدن به سر منزل مقصود که همان دست یافتن به آسایش و رفاه همگانی از دریچه فرآورده‌های علمی است تامل نماید و راه‌های مناسب‌تر و بهتری را برای سعادت جامعه و مردم تکاپو و جستجو کند و از سوی دیگر زمینه‌ساز انقلاب فکری و علمی در هر برهه‌ای از تاریخ، متناسب با نیازهای زمانی و آینده‌نگرانه باشد؛ بدین روی دانشگاه از چنین رسالت و مسئولیتی برخوردار است؛ ولی جای تاسف اینجاست که ما در افغانستان به مفهوم واقعی کلمه دانشگاه نداریم. همان طوری که گفتیم دانشگاه جای تولید فکر و دانش است ما در افغانستان به هیچ یک از تولیدات فکر و علم در دانشگاه دست نیافته ایم همان طوری که دولت و جامعه افغانستان مصرفی مطلق است و وابسته به نیروهای برون و غیر خودی است، دانشگاه‌های افغانستان هم از لحاظ فکر و دانش کاملاً مصرفی است نه تولیدی؛ بدین روی بسیار به جرأت می‌توانم ادعا کنم که دانشگاه‌های افغانستان حتی یک مصرفگر مستعد و خوب در قبال فرآورده‌های فکر و دانش جوامع مدرن و پیشرفته هم نیست. این موضوع نیازمند مباحث بسیار گسترده‌تر از این است که بیش از این پیرامون آن نباید پیچید.

سیمای خرد: لطفاً یک معلومات کلی از دانشگاه بامیان برای ما ارائه کنید؛ خصوصاً در مورد تاریخ تاسیس و روند رسیدن به آن در این مقطعی از زمان؛ همچنان در مورد ظرفیت‌های تحصیلی که در این دانشگاه وجود دارد نیز اندکی برای ما بگویید!

دکتر فایز: همان طوری که بر همگان هویداست، دانشگاه بامیان برای اولین بار با فرمان روانشاد دکتر صیغث الله مجددی ریس جمهور موقت دولت جمهوری اسلامی افغانستان در سال ۱۳۷۵ خورشیدی با دانشکده‌های چون: طب، زراعت، ادبیات و ساینس آغاز به فعالیت نمود و با ظهور گروه طالبان و تسلط آنان در بیش از ۹۰٪ خاک افغانستان، دانشگاه بامیان هم دستخوش تحولات بدفرجام گردیده و دروازه‌های آن بر روی همگان مسدود شد. برای بار دوم زمانی که گروه ائتلاف به سرگردگی ایالات متحده امریکا افغانستان را از اشغال گروه طالبان برون کرد با تاسیس دولت جمهوری اسلامی افغانستان و زعامت حامد کرزی در سال ۱۳۸۳ خورشیدی بار دیگر درفشی از علم و دانش در ولایت بامیان به اهتزاز درآمد و دانشگاه بامیان با داشتن حدوداً چهار صدتن دانشجو در قالب دو دانشکده تعلیم و تربیه و زراعت کلید خورد که اکثریت قاطعی از استادان دانشگاه بامیان را که از چهل تن تجاوز نمی‌کرد لیسانسه‌های دانشگاه‌های کابل، شهید ربانی، مزار شریف و برخی از دانشگاه‌های ایران شکل می‌داد؛ ولی امروز به پاس نعمت‌های خداوند و یاری خون شهدا دانشگاه بامیان با داشتن هفت دانشکده اعم از دانشکده اقتصاد، تعلیم و تربیه، شرعیات، زراعت و مالدار، علوم اجتماعی، علوم زمین شناسی و علوم طبیعی به تعداد ۱۶۰ تن استاد و حدوداً هفت هزار دانشجو دارد که تعداد ۹ تن آن را استادانی با درجه دکترا و ۴۶ تن آن را استادان ماستر رقم می‌زند که باز هم از میان این استادان ۱۰ تن در حال سپری کردن مقطع دکترا و ۳۶ تن دیگر در کشورهای بیرونی در حال سپری کردن مقطع ماستری اند.

در قسمت بخش بعدی سوال شما باید اظهار کنم که دانشگاه بامیان در زمان کنونی از ظرفیت نسبتاً خوبی برخوردار است، که در این زمینه دانشجویان دانشگاه بامیان که از سر تا سر کشور حضور می‌یابند در ۳۴ رشته و در دو شیفت روزانه و شبانه، فقط در مقطع لیسانس مشغول فعالیت‌های آکادمیک و تحصیلی هستند.

سیمای خرد: اصولاً دانشگاه بامیان به لحاظ تحصیلی دارای چه ظرفیت‌های می‌باشد، و بیرون‌داد دانشگاه بامیان تا به حال چه بوده است؟

دکتر فایز: در قبال ظرفیت‌های تحصیلی دانشگاه بامیان قبلاً معلومات دادم شاید نیازی به تکرار آن نباشد؛ اما راجع به

وجود دارد و تمام صنوف هم جدیداً با سیستم تلویزیون‌های مدرن مجهز شده تا استادان ما بتوانند به خوبی داشته‌های علمی شان را در صنف‌ها از طریق آن نمایش بدهند و بخش دوم مواد درسی که ارتباط به استادان دارد هم از موادهای نسبتاً بروز شده و مدرن‌تری نسبت به گذشته استفاده می‌شوند.

سیمای خرد: وضعیت دانشگاه بامیان را نسبت به بقیه دانشگاه‌های کشور چگونه بررسی می‌کنید؟

دکتر فایز: وضعیت دانشگاه بامیان را به صورت تطبیقی با سایر دانشگاه‌های کشور باید از دو بعد بررسی کنیم، یکی از بعد صوری و فیزیکی و دیگری هم از بعد کیفی و محتوایی. دانشگاه بامیان از دریچه صوری و فیزیکی که در بردارنده ساختار تعمیراتی، تجهیزات، امکانات و سایر داشته‌های مادی است در مقایسه با بسیاری از دانشگاه‌های افغانستان در حد بسیار پایینی قرار دارد؛ اما از بعد کیفی و محتوایی که بیشتر منوط و وابسته به استادان و سایر دست‌اندرکاران علمی، تحقیقی و اداری خود دانشگاه است از وضعیت بسیار خوبی برخوردار است که در بخش علم‌اندوزی و تحقیق دانشگاه بامیان حاضر است با هر یکی از دانشگاه‌های کشور با دست‌بالایی رقابت کند.

سیمای خرد: سیاست‌گذاری‌های محلی و مرکزی را نسبت به دانشگاه بامیان، از بدو تاسیس آن الا زمان حاضر (با تاکید بیشتر بر روی زمان حال) چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر فایز: اگر منظور شما از سیاست‌گذاری‌های محلی، حکومت محلی بامیان باشد، فعلاً نه تنها کدام چالشی میان دانشگاه و حکومت محلی نیست؛ بلکه در بسیاری از مسایل با همدیگر همکار و همگام هستیم؛ اما از رفتارها و عملکردهای حکومت‌های محلی قبلی که در آن زمان ما در جمع هیات رهبری دانشگاه بامیان نبودیم زیاد در جریان نیستیم. در قبال بخش دوم سوال شما عرض شود که سیاست‌گذاری‌های حکومت مرکزی متأسفانه بیشتر مرکز محور بوده و در قبال انکشاف یکسان دانشگاه‌ها و توزیع امتیازات یکسان با جدیت برخورد نمی‌کند؛ بدین روی ما از مقامات ذیصلاح وزارت تحصیلات عالی توقع داریم که زمینه یکسان انکشاف، توسعه و تقویت دانشگاه‌های کشور را بر اساس شایستگی دانشگاه‌ها با رویکرد عدالت محور روی دست بگیرد تا از یک طرف رقابت سالم بر اساس توانایی‌های هر دانشگاه شکل بگیرد و از طرف دیگر هیچ دانشگاهی خود را در معرض بی‌توجهی رفتارهای اولیای امور احساس نکند.

سیمای خرد: تاثیر محیط حاکم بر مرکز بامیان و همین طور تاثیر دانشجویان دانشگاه بامیان را بر محیط بامیان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر فایز: همان طوری که هر ظرف و ظرفی از یک دیگر متأثر است، فضای باز، صلح‌آمیز و مدنیت‌پرور بامیان هم بالای

دانشجویان ما که از سراسر کشور می‌آیند تاثیر مستقیم خود را داراست و ازینجاست که دانشجویان ما مثبت می‌اندیشند، به صلح فکر می‌کنند و به پیشرفت‌ها چشم می‌دوزند و این موضوع هم نیازمند یک کار تحقیقی-میدانی است که استادان علوم انسانی ما باید روی آن کار کنند و در قبال نتایج این روابط متقابل محیط و دانشجویان را متقبل شوند و این نتیجه را به دست بیاورند که میزان این تاثیرگذاری‌ها تا چه حد است. در بخش دوم سوال شما باید بگویم که دانشگاه بامیان هم تاثیر مستقیم خود را بالای این محیط به نحوی گسترانیده است، همین که تمام مردم بامیان به شکل جدی به سراغ علم و دانش می‌گردند و به آن وقت می‌گذارند و اهمیت می‌دهند، به شکل آشکاری نتیجه همین تاثیرگذاری‌های دانشگاه بر روان و علاقه‌های جمعی مردم ما می‌تواند قلمداد گردد.

سیمای خرد: سیر رسیدن دانشگاه بامیان از زمان گذشته تا به حال چگونه است؟

دکتر فایز: اگر چه این سوال شما را قبلاً پاسخ دادم و نیازی به تکرار آن احساس نمی‌شود؛ ولی با آن هم خدمت عرض کنم که دانشگاه بامیان با داشتن نیروهای متخصص و کادر جوان چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ کیفی نسبت به سال‌های آغازین رشد قابل ملاحظه‌ای کرده است که نمونه بارز آن را در مثلث اداره، استاد و دانشجو می‌توان ملاحظه کرد.

سیمای خرد: چه طرح‌هایی را برای آینده دانشگاه بامیان، با توجه به شرایط بیرونی، مناسب و مفید می‌دانید؟

دکتر فایز: ما برای بهبود و ارتقای کیفی دانشگاه بامیان هم تلاش‌های زیادی را انجام داده ایم و هم طرح‌های خوبی را روی دست داریم که همه این طرح‌ها در قالب یک پلان استراتژیک که فعالیت‌ها، اهداف و برنامه‌ریزی‌های پنج سال آینده ما را از ابعاد مختلف در بر می‌گیرد، مطرح خواهد شد و این پلان استراتژیک تحت کار است و خودم شخصاً با همکاری تعدادی از استادان متخصص و همکار روی آن کار می‌کنم و در این طرح دست یافتن زیادی از استادان به درجه دکترا و ماستری و به صفر رساندن درجه لیسانس، دیجیتال کردن مجله علمی و پژوهشی دانشگاه بامیان، برنامه‌ریزی برنامه‌های شبانه زمستانی برای تمامی معلمان داخل خدمت مرکز و ولسوالی‌ها در هماهنگی با ریاست معارف، ایجاد پوهنهی طب و سه برنامه ماستری برای رشته‌های اگرانومی، زمین‌شناسی و ادبیات فارسی دری در سال‌های آینده لحاظ شده است و هم از لحاظ ساختار فیزیکی اعم لیلیه دانشجویان، شهرک استادان، طرح تفصیلی دانشگاه و نقشه برداری آن، تعیین حدود و صغور مساحت ارضی دانشگاه، سیستم آب رسانی و سرسبزی و بسا از موارد دیگر در آن گنجانده خواهد شد و انشالله با قاطعیت روی عملی کردن آن کار صورت خواهد گرفت.

# بامیان در حصار



علی جوادی

حدود بیست و پنج گروه مسلح در افغانستان اشاره کرده و آن را نشانه‌ای از تعدد و تکثر حضور قدرت‌های منطقه‌ای و خارجی در افغانستان عنوان می‌کنند. مسئولان دولتی معتقدند که حضور قدرت‌های مهم منطقه‌ای و پشتیبانی آن‌ها از چنین گروه‌هایی، برخورد ریشه‌ای با آن‌ها را دشوار می‌سازد. هرگونه مواجهه‌ی موثر با این گروه، نخست نیازمند ایجاد اجماعی سیاسی در کشورهای حامی و تامین کننده‌ی تجهیزات این گروه‌ها، مبنی بر ضرورت توقف حمایت از تروریسم و پشتیبانی از روندهای سیاسی است. به باور مسئولان دولتی، تا زمانی که در سطح منطقه‌ای، چنین اجماع و توافق ایجاد نشود، برخورد نظامی با طالبان مسلح، قادر به حل و فصل بنیادی این معضل نیست. ویژگی‌های جغرافیایی منطقه، باعث می‌شود که مواجهه‌ی نظامی با گروه‌های مسلح طالب، هیچ‌گاه به صورت کامل ثمر بخش نباشد. موقعیت کوهستانی منطقه و ارتباط آن با ولایت‌های همجوار غزنی و پروان، تحرک دائمی مراکز طالبان و عدم استقرار آن‌ها در پایگاه‌های ثابت، فضای مانور طالبان را گسترش داده و موثر بودن مواجهه‌ی نظامی را منتفی می‌سازد. استفاده از نیروهای خیزش مردمی و پلیس اربکی نیز معمولاً نتوانسته امنیت این راه‌ها را افزایش دهد. نیروهای اربکی در بسیاری مواقع خود هدف حملات طالبان قرار می‌گیرند. عدم نظارت دقیق بر این نیروها باعث می‌شود که مجال سوء استفاده از امکانات تخصیص یافته به پلیس اربکی فراهم شود. در یکی از مصاحبه‌های موجود از قومندان اسدالله طوفان، از فرماندهان نیروهای مقاومت مردمی، به این مطلب اشاره می‌شود که در تشکیل پلیس اربکی، پلیس‌های خیالی وجود دارد. در پسته‌ای که چه بسا تشکیل آن ده نفر باشد، در عمل اما سه یا چهار نفر بیشتر حضور ندارد و خود این مساله باعث می‌شود تا چنین پسته‌هایی در صورت حمله‌ی نیروهای طالب، به آسانی سقوط کند. در دره‌ی غوربند، فرزندان ملک نعیم، خود جزء نیروهای اربکی هستند که وظیفه‌ی آن‌ها حفظ امنیت مسیر است. با این وجود، بر اساس آن چه بسیاری از مسافران و موتوروان‌های این مسیر روایت می‌کنند، خود این نیروها از جمله‌ی عواملی هستند که از موتوروان‌ها باج می‌گیرند.

مسئولان دولتی همواره بر این نکته تاکید دارند که آن‌ها در قبال وضعیت امنیتی راه‌های مواصلاتی بامیان، منفعل نیستند و تلاش‌های بسیاری را در راستای افزایش امنیت این مسیرها انجام داده‌اند. در عین حال، ناکامی این تلاش‌ها به عواملی بستگی دارد که خارج از توان و ظرفیت امکانات دولتی است. با این وجود به نظر می‌رسد دولت در قبال این مساله موضعی کاملاً منفعلانه اتخاذ کرده است. در فاز نظامی، نه تنها اقدامی برای تصفیه‌ی طالبان در این مسیرها انجام نگرفته، بلکه می‌توان مدعی شد که اساساً پلانی در این مورد وجود ندارد. تسوگویی دولت حضور طالبان در این بخش از قلمرو خویش را پذیرفته و به این باور رسیده است که توان مقابله با این وضعیت و تغییر آن را ندارد. دولت چشم انتظار است، چشم انتظار وقوع یک معجزه. منتظر این که دولت‌های حامی طالبان، دست از حمایت و تجهیز آن‌ها بردارند، طالبان به یکباره متحول شده سلاح‌های خود را تحویل بدهند و در عوض آن‌ها، آپس کریم دریافت کنند. تا آن زمان، تنها کاری که نیروهای دولتی می‌توانند انجام دهند، این است که دعا کنند طالبان دامنه‌ی حملات خود را افزایش ندهد، به تاراج و آزار مسافران بسنده کنند و به فکر فتح پسته‌های بیشتری از نیروهای دولتی نبینند.

دولتی در این مناطق، تنها از طریق حرکت در ضمن قطارهای نظامی و تدابیر مضاعف امنیتی، ممکن و میسر می‌گردد. حتی در چنین مواردی هر لحظه امکان دارد که موثرهای حاضر در این قطار نظامی، در دام مین‌هایی گرفتار آیند که در کنار سرک کار گذاشته شده‌اند.

دره‌ی میدان، ننگرهار و یا خوست و پکتیا نیست که فاصله‌ی نسبتاً طولانی آن با مرکز قدرت، یکه‌نازی طالبان و گروه‌های تروریست مسلح در آن جا قابل هضم و پذیرش باشد. ساحه‌ای که به عنوان قلمرو طالبان، عرصه‌ی تاخت و تاز گروه‌های مسلح و ستیزه‌جو است، تنها شصت کیلومتر با مرکزیت قدرت در افغانستان فاصله دارد. یکه‌نازی طالبان در چنین جایی، در واقع نوعی به ریشخند گرفتن حاکمیت و سیادت دولت است. فارسی‌تر اگر بگوییم دولت قادر نیست امنیت مسیری را که در ۶۰ کیلومتری پایتخت آن واقع شده، حفظ کند. بنا بر شنیده‌ها، در میان طالبان دره‌ی میدان حتی گروه‌هایی از ستیزه‌جویان خارجی نیز حضور دارند و مسئول بسیاری از جنایت‌های فجیعی که در مورد مسافران هزاره رخ داده است، نه طالبان محلی، که جنگجویان خارجی حاضر در صفوف این گروه بوده‌اند. البته ظاهراً برخی از موارد اختطاف مسافرن نیز از سوی گروه‌های خودسر در داخل طالبان انجام گرفته است. به عنوان نمونه حدود یک سال پیش، تعدادی از موثرهای بامیانی که در این مسیر رفت و آمد داشتند، از سوی افراد مسلح متوقف گردیده و موتوروانان آن‌ها نیز در اسارت این افراد گرفتار آمدند. در تماس‌های بعدی که از سوی ریش سفیدان بامیانی با گروه‌های طالبان مستقر در دره‌ی میدان برقرار شد، افراد خودسر در گروه طالبان به عنوان مسئول این کار شناخته شدند و با هماهنگی‌هایی که از سوی اعضای ارشد این گروه صورت گرفت، موتوروانان در بند و گرفتار، رهایی یافتند.

تعلق قربانیان به یک گروه خاص قومی و مذهبی، این گمانه را تقویت می‌کند که انگیزه‌ی اصلی طالبان از چنین اقداماتی، برخاسته از نگرش‌های عقیدتی و ایدئولوژیک است. در عین حال، تامل بیشتر در این باره، ما را به این نتیجه رهنمون می‌شود که لایه‌های ایدئولوژیک و عقیدتی، تنها ممکن است به عنوان پوششی سطحی برای چنین اقداماتی مورد استفاده قرار گیرد. عامل اصلی که باعث می‌شود طالبان در نزدیک‌ترین موقعیت به پایتخت، دست به اقداماتی بزنند که حضور و سیادت دولت را به تسخر بگیرد و ناتوانی دولت در حفاظت از امنیت شهروندان را به گونه‌ای آشکار و عیان، به رخ بکشد و در نتیجه، مشروعیت آن را در نزد بخش عمده‌ای از شهروندان آن با بحران مواجه سازد، انگیزه‌های سیاسی است. طالبان در این منطقه، برای خود دولتی دارند که بسیار کارآمدتر از دولت مرکزی، حضور قدرتمند و در عین حال آشکار خود را به رخ می‌کشند. قوانین خود را اعمال می‌کنند و از موثرهای باری، عشریه جمع‌آوری می‌کنند.

دولتی‌ها علاقه‌ی فراوانی دارند تا حضور طالبان در این منطقه را به جنگ‌های نیابتی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی نسبت بدهند. آن‌ها از حضور جنگجویان خارجی در میان صفوف طالبان می‌گویند و از این که کشورهای مختلف خارجی، در تجهیز طالبان نقش دارند. حتی ایران هم متهم است که یکی از تامین کنندگان تجهیزات طالبان است. از جمله به توزیع موتور سیکلت‌های تولید این کشور در میان جنگجویان طالب دره‌ی میدان در سال گذشته اشاره می‌شود. آن‌ها به حضور

این تنها حصار کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی بابا نیست که جغرافیای محرومیت‌زده‌ی بامیان را از پیکره‌ی افغانستان جدا کرده و همچون نگینی در آغوش سرد و سنگی خود محصور نموده است. این کوه‌ها با تمام عظمت و شکوه قله‌های سر به فلک کشیده‌ی آن، عبورناپذیر نیستند و جز در سرمای استخوان سوز و بوران‌های هول‌انگیز زمستانی، در دیگر اوقات سال عبور و مرور مسافران از آن‌ها به گونه‌ای عادی در جریان است. بخش عمده‌ای از مایحتاج مردم بامیان از همین گردنه‌ها و کوتل‌ها عبور داده می‌شوند. محصلان بامیان، دایکندی و غور در کابل و یا دیگر نقاط کشور، از همین راه‌ها، مسیر تحقق آرزوهای بلند خویش را دنبال کرده و روانه‌ی دانشگاه‌های محل تحصیل خود می‌شوند و در ایام رخصتی‌ها، به شوق دیدار خانواده و بستگان از همین راه‌ها به سمت خانه‌های خود بازمی‌گردند. در بهار و تابستان، آن‌ها که آوازه‌ی زیبایی‌های بامیان را شنیده‌اند، با نفس کشیدن در طبیعت دل‌انگیز آن را تجربه کرده‌اند، به شوق سپری کردن لحظاتی خوش و رقم زدن خاطراتی ماندگار، از همین راه‌ها روانه‌ی سرزمین بودا می‌شوند. دو شاهراه میدان‌بوردک الی بامیان و غوربند الی بامیان، به منزله‌ی شریان‌های حیاتی این ولایت، خون حیات و زندگی را در رگ‌های این ولایت می‌دمند. این شریان‌های حیاتی اما هر از چندی، در اثر راهگیری‌های گروه‌های ستیزه‌جو و تروریست، دچار انسداد می‌شوند. بارها و بارها در این مسیر، افراد مسلح منتصب به طالبان، مسافران بی‌گناه را، عمدتاً از قومیت هزاره، از موثرها پیاده کرده و بسیاری از آن‌ها را به بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها به قتل رسانده‌اند. سر بریدن، ابتدایی‌ترین جنایتی است که در این مسیر انجام گرفته است. انواع و اقسام ابداع‌ها و نوآوری‌ها، در ارتقای درجه‌ی قساوت و شناخت جنایت‌های انجام شده، به کار گرفته شده، از بریدن سرها با تار، تا نمک پاشیدن بر روی زبان برای بیرون کشیدن آن از حلق، تا رها کردن بدن‌های بی‌سر بر روی سرک به صورت زیگزاگ به منظور ایجاد رعب و وحشت بیشتر. قربانی‌های بی‌گناهی که هیچ‌گاه به مقصد خویش نرسیدند، به یک طیف خاص تعلق ندارند. کارمند دولت، محصل، دکاندار، استاد و معلم، غریب‌کار و ... هر نوع انسانی را با هر خاستگاه طبقاتی و صنفی می‌توانی در میان آن‌ها بیابی.

اگر هزاره باشی و از کابل به سمت بامیان حرکت کنی، از همان زمان که مرکز ولسوالی نرخ را پشت سر گذاشته و از آخرین پسته‌ی نیروهای امنیتی عبور کنی، همواره باید در بیم و هراس باشی. هر گاه فردی مسلح را در حاشیه‌ی سرک ببینی، این احتمال را می‌دهی که به موثر شما ایست داده و شما را از موثر پیاده کند. این بیم و هراس تا زمانی که تقریباً به ولسوالی سرچشمه نرسیده‌ای، دامن روح و روان تو را رها نمی‌کند. در فاصله‌ی میان این دو محدوده‌ی جغرافیایی، دولت تقریباً هیچ تسلطی بر مناطق، جدای از مرکز ولسوالی و نفس سرک ندارد. حتی خود سرک هم در جلیز و بخش‌های از نرخ، در اختیار طالبان است و آن‌ها آشکارا پسته‌های تقشیش خود را در هر کجای آن، افزای می‌کنند. تردد بخش‌های

سیما خرید: کار شکل گیری دانشکده‌های طب و انجینری تا چه حد دنبال شده است؟ در این مورد معلومات بیشتر ارائه کنید و نیز بگویید که در دانشگاه بامیان چه کاستی‌های جدی وجود دارد که دولت باید به آن توجه کند.

دکتر فایز: وقتی ریس جمهور، معاون ریاست جمهوری و وزیر محترم تحصیلات عالی در خزان سال گذشته به بامیان تشریف آوردند ما فقط طرح پیشنهادی برای ایجاد پوهنهی طب را روی دست گرفتیم و فعلاً روی ایجاد پوهنهی انجینری هیچگونه برنامه‌ای نداریم. ما برای تحقق بخشیدن این خواسته عام مردم بامیان و دانشگاه تلاش‌های زیاد انجام دادیم برای چندین بار خودم و ریس دانشگاه بامیان با مقامات وزارت تحصیلات عالی مکرراً صحبت کردم و با نماینده دفتر معاونت دوم ریاست جمهوری در بخش تحصیلات عالی برای چندین بار صحبت شده، پروپوزال، نیاز سنجی، مقدمات ایجاد برنامه، کریکولم، مفردات درسی با درخواست رسمی از طرف دانشگاه بامیان به وزارت محترم تحصیلات عالی فرستاده شده است؛ ولسی هیات رهبری وزارت تحصیلات عالی با همه پی‌گیری‌های مستمر و دوامدار ما تا هنوز پاسخ قاطع و قناعت بخشی را ارائه نکرده و چگونگی ایجاد آن را به جلسه شورای رهبری وزارت تحصیلات عالی موکول نموده است و ما بی صبرانه منتظر تدویر شورای رهبری وزارت تحصیلات عالی در قبال این موضوع هستیم. در قسمت بخش دوم سوالات شما باید بگویم که دانشگاه بامیان با کم و کاستی‌های زیادی مواجه است که به طور نمونه از کمبود تشکیل هم در بخش کادری و هم در بخش اداری، کمبودات زیرساخت‌ها اعم از صنف درسی و بخش‌های اداری، بودجه پایین و ناچیز، وسایل حمل و نقل ناکافی و ... می‌توان تذکر داد؛ بدین روی ما امیدوار هستیم که دولت مرکزی و وزارت تحصیلات عالی برای رفع این نیازمندی‌های جدی گام‌های قاطعی را بردارد.

سیما خرید: چالش‌ها و فرصت‌های عمده فراروی دانشگاه بامیان را چگونه می‌بینید؟

دکتر فایز: مسئله چالش نه تنها برای دانشگاه بامیان؛ بلکه برای تمام دانشگاه‌ها یک مسئله عام است که در اصل خود لایحه و مقررات وزارت تحصیلات عالی برای پیشرفت دانشگاه‌های دولتی به شدت دست و پا گیر و چالش‌زاست به طور نمونه از عدم استقلال مالی دانشگاه‌ها، فقدان استقلال ارتباطات مراکز آکادمیک کشور با دانشگاه‌های خارج از افغانستان، عدم صلاحیت دانشگاه برای تکمیل کادر علمی و محدود بودن صلاحیت‌ها فضای سرسام آور بروکراتیک در کشور می‌توان یاد کرد و در اینجا نیاز می‌افتد تا یکی از این چالش‌ها را به شکل مثبت نمونه خورار توضیح بدهم به طور مثال دانشگاه بامیان با چندین دانشگاه‌های خارجی تفاهم نامه همکاری امضا نموده و طی مراحل این تفاهم نامه‌ها در داخل افغانستان از وزارت خارجه شروع تا شورای ملی، سنا، شورای وزیران و ریاست جمهوری، بسیار زمان‌بر و نفس‌گیر است؛ یعنی تا زمانی که این تفاهم نامه طی مراحل می‌شود و اجازه رسمی را دانشگاه می‌رسد؛ بدین روی بسیاری از لوایح وزارت تحصیلات خود چالشی است بزرگ که برای رفع آن باید وزارت تحصیلات عالی نگاهی نو بیاندازد و این معضلات را از سر راه دانشگاه‌ها بردارد.

در قبال فرصت‌های دانشگاه بامیان عرض کنم که حضور کادر متخصص، متعهد و جوان با مدارج عالی تحصیلی، گرایش استادان به تحقیق، موجودیت امنیت بسیار بالا در ولایت بامیان، حمایت همه جانبه مردم از دانشگاه، همکاری‌های همه جانبه استادان با هیات رهبری دانشگاه، برقرار شدن فضای اعتماد میان اداره با محصلان، کارمندان و استادان و موجودیت انگیزه‌های خوب برای رشد دانشجویان از فرصت‌های خوبی است که برای بالا بردن ظرفیت و ارتقای دانشگاه بامیان می‌تواند مدد واقع شود.

سیما خرید: به عنوان سوال آخر این روزها خارج از دانشگاه بامیان انتقادهای زیادی متوجه نظام درسی دانشگاه وجود دارد، نظر شما در باره این انتقادات چیست؟ و چگونه می‌توان در باره این انتقادات داورى نمود؟

دکتر فایز: انتقادات به هر نحوی که باشد، سازنده است ما از انتقادات با تمام وجود استقبال می‌کنیم. در جامعه که انتقاد نباشد، می‌شود گفت که آن جامعه مرده است. انتقادات معمولاً اصلاحگر رفتارهاست؛ بنابراین انتقاد از نظام درسی دانشگاه بامیان اگر از سوی دانشجویان ما باشد برای ما بسیار امیدوار کننده است یعنی دانشجویان ما در آن حدی از فکر، اندیشه و معلومات علمی دست یافته‌اند که ماهیت درسی را در یک صنف یا در یک دانشگاه نپذیرند و از آن انتقاد کنند و این نشان می‌دهد که دانشجویان ما نیازمند یک دگرگونی درس و برخورد‌های آکادمیک در درون دانشگاه بامیان است و ما در قبال این انتقادات یک طرح را عنوان می‌کنیم و آن اینکه همه دانشجویان از هر زاویه‌ای که در قبال دانشگاه بامیان انتقاد داشته باشند اداره دانشگاه و هیات رهبری آن را به شکل رو در رو و مستقیم در جریان قرار بدهند هم انتقادات و هم طرح‌های برون رفت از معضل را با ما در جریان بگذارند و ما با استفاده از تجربه دانشجو و خواسته‌های برحق آن تصمیم جدید اتخاذ نمایم و روی حذف کم و کاستی در حد توان اقدام کنیم.

به یکباره متحول شده سلاح‌های خود را تحویل بدهند و در عوض آن‌ها، آپس کریم دریافت کنند. تا آن زمان، تنها کاری که نیروهای دولتی می‌توانند انجام دهند، این است که دعا کنند طالبان دامنه‌ی حملات خود را افزایش ندهد، به تاراج و آزار مسافران بسنده کنند و به فکر فتح پسته‌های بیشتری از نیروهای دولتی نبینند.

# صلح از روزنه رواداری

با محوریت بامیان



م. م. ر. ه. علم عرفانی

هر از گاهی نیم‌نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان داشته باشیم، می‌بینیم که سرنوشت این ملت بیش از هر چیز دیگر با خشونت و جنگ گره خورده است. نسل‌های پیشین و نیاکان‌مان روزگاران غم‌انگیزتر از روزگار ما را گذرانده و تجربه کرده‌اند؛ با ترس و ناامنی چنان گلاویز بودند که هر لحظه خود را در به دیوار نیستی می‌دیدند و برای زنده ماندن و صیانت نفس سخت تلاش می‌کردند، اما؛ آن‌ها این امید را نیز داشتند که اگر ما نتوانستیم به صلح، رفاه، آبادانی و زندگی برادروار برسیم، شاید نسل‌های آینده به صلح، آزادی، برابری و برادری برسند. چنان که علامه بلخی صدای نسل سوخته و خسته از تبعیض می‌گفت:

پدران عقده به دل رفت که شاید به شتاب

نسل آینده ما عقده‌گشا برخیزند

اما؛ متأسفانه نسل امروزی نیز مانند نسل‌های پیشین در آتش خشونت و جنگ می‌سوزند و در مسئله عبور از تعصب و انحصارگرایی هم چنان ناکام مانده‌اند.

صلح و آزادی سال‌هاست که رؤیاهای مردم ما اند و کابوس جنگ و نفرت خواب انسان افغانستانی را هر روز آشفته‌تر می‌سازد. روی هم رفته «حال» ما نیز مانند «گذشته»ی ما یا تعصب، خشونت و همدیگرستیزی سپری می‌شود، اما؛ «آینده» هم چنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و از کجا معلوم که سرنوشت فردای ما به دستان بی‌تدبیر ما، نیز مانند دیروز و امروز ما، یا بدتر از این‌ها رقم نمی‌خورد؟

در بجویحه این هرج و مرج و منازعات، شاهد تلاش‌ها در راستای پایان دادن به منازعه و تحقق صلح، از جانب مردم و دولت افغانستان هستیم، اما؛ افسوس که این مبادرت‌های صلح‌جویانه چندان نتیجه‌بخش نبودند، زیرا؛ «پدیده جنگ در افغانستان»، مانند هر پدیده تاریخی و انسانی دیگر معلول علت واحد نبوده، بلکه ممکن است عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... برای پدیدآوردن خشونت و جنگ دخیل باشند، ولی؛ دولت افغانستان عوامل دیگر را نادیده گرفته، بیش از هر چیز دیگر به دنبال عوامل سیاسی جنگ رفته و در صد پایان دادن به جنگ از طریق تفاهم سیاسی با سران طالبان اند. از این‌روست که بیشترین بودجه برای نشست‌های سیاسی چه در داخل و چه در خارج کشور به مصرف رسیده است، اما؛ غیر از این نشست‌ها در قسمت توجه به عوامل فرهنگی جنگ و منازعه و راحل‌های آن کمتر توجه صورت گرفته است.

عوامل سیاسی جنگ را می‌شود به عنوان بخشی از عوامل جنگ و خشونت قبول کرد، اما؛ لازم است از ابعاد و زوایای دیگر نیز به این پدیده نگاه کنیم. اگر از دریچه دین و فرهنگ به این پدیده نگاه کنیم، پاره‌ای از عوامل جنگ و خشونت، به دین و فرهنگ، تفکر و بینش‌های مردم افغانستان برمی‌گردد، بناء تعصب قومی، انحصارگرایی و بنیادگرایی از عمده‌ترین عوامل جنگ‌ها و منازعات چندین ساله افغانستان اند، زیرا؛ تعصب قومی، بینش‌های انحصارگرایانه و تدبیر بنیادگرایانه بیش از هر چیز دیگر نفرت‌پرانی کرده، تیغ تکفیر و ارتداد را بدست انحصارگرایان داده و از این دریچه به جنگ و خشونت مشروعیت بخشیده‌اند. قتل‌عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمن بر اساس فتوای علمای دینی اهل سنت، جنگ طالبان از آوان شکل‌گیری تا به امروز و ده‌ها نمونه دیگر را می‌توان به عنوان مصداق‌های تاریخی جنگ‌های قومی و مذهبی که مشروعیت خود را بر اساس تکفیر و ارتداد از جانب متولیان امور دینی گرفته‌اند، نام گرفت. از سوی دیگر سیاست‌مداران فرصت طلب و تشنگان قدرت نیز بر این موج‌ها سوار شده و به هدف‌های شوم شان رسیدند. اختلاف‌های نژادی و مذهبی از سال‌ها قبل

# مأموریت تاریخی فرهنگ

شاه فولادی



م. م. ر. ه. محمدرضا رهیاب

نوبه‌نو هر روز باری می‌کشم  
وین بلا از بهر کاری می‌کشم

مولوی

هستی تمام پدیده‌های خویش را برای انجام مأموریت و مسئولیت آفریده است، هیچ موجودی بلا تکلیف و بلا مسئولیت پیدا نمی‌شود و برای هر مخلوقی رسالتی است متناسب با توان و قدرت و اندام و ساختار آن، این قانون رسالت محور در تمام هستی ساری و جاری است و هیچ پدیده چه بزرگ یا کوچک از این قاعده مستثنی نیست و به تعبیر مولوی: « هرکسی را بهر کاری ساختند/ میل آن را در دلش انداختند» و این حرف و سخنی جدیدی نیست؛ بزرگان ادب و فرهنگ ما قرن‌ها پیش به این حقیقت پی‌برده‌اند و با تعبیر گوناگون این اصل را بسیار گویا و زیبا بیان فرموده‌اند که نیاز به شرح و تفصیل ندارد.

بناءً بر خورد منصفانه و عاقلانه با هستی و اجزای متشکله آن برای هر متفکر و صاحب‌خردی لازم و ضروری است تا باشد که در شناخت مخلوقات دچار انحراف نشویم، چون انحراف در شناخت موجودات زمینه‌ساز است برای انحراف در شناخت خود ما، پدیده‌های طبیعی اجزای سازنده یک نظام و دستگاه است و باید تعریف و شناخت هر کدام از آنها در رابطه با سایر اجزا و در نهایت در رابطه با کل سیستم مورد غور و بررسی قرار گیرد، اگر برخورد با اشیای هستی فردی و جدا جدا صورت گیرد هیچگاه شناخت ما از اشیاء درست و معقول نخواهد بود.

بسیار توجه به آنچه تا حال گفته‌ام، حتی کوچکترین ذره در این کارگاه، بی‌هدف و بی‌مسئولیت آفریده نشده است و با این اساس، ساختار با عظمت و پرصلابتی که تشکیل واحد اداری و جغرافیایی را به نام بامیان ساخته و با ریخت و بافت زنجیروار، تشکیل دژ و قلعه محکم و استواری را رقم زده است، چطور ممکن خواهد بود که میان این ساختار و رسالت او ارتباطی نباشد و این تشکل به صورت اتفاقی پدید آمده باشد؟ بامیان یک سنگری است که طبیعت آن را برای تحقق امری مهمی اعمار نموده است، زیرا هر عاقلی متأمل می‌داند که اتفاق و تصادف در منظومه که جهان ما بخشی از آن است راه ندارد و نظم عجیبی در سراسر این ساختار جسیم، حاکم و نافذ است؛ حتی به قدری دقیق و سنجیده عمل می‌کند که برای هر عمل عکس‌العمل مناسب قرار داده است و به تعبیر قرآن: «من یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل ...» و این یعنی نفی تصادف و اتفاق از نظام خلقت و منظومه شمس، با این دریافت برای دژ طبیعی بزرگ و باشکوهی مانند بامیان ترتیب رسالت غیر قابل انکار می‌باشد.

برای دریافت مسئولیتی که سلسله کوه‌های مناطق مرکزی (بامیان) تحت زعامت و رهبری شاه‌فولادی به عهده دارد بهترین راه توجه و وقت به داشته‌های است که بامیان را با وجود آنها شهر و سرزمین باستانی و تاریخی و فرهنگی می‌شناسند؛ آنچه‌های که وجود آن بامیان را از بسیاری جاها متمایز و متفاوت ساخته‌اند شهرهای تاریخی و فرهنگی مانند غلغل، ضحاک، چهل‌برج، مجسمه‌های تخریب‌شده بودا، مجسمه‌های خرد و ریز دیگر، هزاران مغاره، مناظر طبیعی مانند بند امیر، حوض‌های فولادی، دره‌های زیبا و پرچادبه مانند هاجر، آهنگران، سوماره، قاضان ... می‌باشند که هر کدام معجزه‌هایی است طبیعی یا بشری، که عظمت، شکوه و ارزندگی آن را جز با خود شان نمی‌توان بیان کرد و سالانه هزاران گردشگر خارجی و داخلی را به دیدار خود جذب و حقایقی ناگفته بسیار را برای بینندگان شان بازگو می‌کنند.

آرامی و سکوت بند امیر و حرکت پر تب‌وتاب ماهیان این سد خدایی، مردم بومی این منطقه با فرهنگ ابتدایی و بدوی شان، صخره‌های اطراف این بند، با سیمای آفتاب‌سوخته، راوی هزاران درد و حکایتی است که برای هر بیننده جالب و شنیدنی است. هرگز نخواهیم گفت که از چه حکایت دارند و راوی کدام ماجراهای مهم تاریخی-فرهنگی می‌باشند چون حصر پیامهای بی‌شماری که به تعداد گردشگران و جهان‌گردان بستگی دارند در نظر و نگاه یک‌شخص، کاری است نامنصفانه؛ روایات و

حکایات هریک از آنها به اندازه و شماری اختلافاتی مربوط اند که از تفاوت زوایای دید و بلندای نظر بینندگان آبیاری و تغذیه می‌شوند.

غلغل، ضحاک و چهل‌برج با دیوارهای خراشیده از برف و باران، تاریخی است مجسم، هریک از این شهرهای تاریخی و فرهنگی حکایات و روایاتی دارد که متمم و مکمل معلومات و گزارش‌هایی بند امیر و متعلقات آن خواهند بود، این بناهای تاریخی، آینه‌های آند برای نمایاندن طرز فکر، روابط فرهنگی، مسایل اجتماعی و سیاسی، شرایط اقتصادی و شیوه زندگی گذشتگان ما در مقاطع مشخص زمانی و مکانی.

مغاره‌ها هنوز با رنگ دود چندین هزار سال پیش، گرمای نفس انسان گریخته از نابرابری‌ها را دم می‌زند و برای وارثان آنان که امروز ساکن این مغاره‌ها می‌باشند القای درد و رنج، گاهی هم الهام نجات و رهایی می‌نمایند.

دره‌های هاجر، سوماره، آهنگران، فولادی ... هریک معجزه منحصر به فرد طبیعت است؛ شش آب روان، چه‌چه مرغان، سرسبزی کنار دریاچه، گوارایی چشمه‌های دامنه کوه‌ها، رنگ گل‌های وحشی و کاشته‌شده با دستان طبیعت، پاک‌هوای این دره‌ها یادآور بهشتی است که در متون دینی یاد شده است البته خوبی و لطافت و زیبایی این مناظر پرچادبه را هرگز با جملات و عبارات نمی‌توان بیان کرد، تنها می‌توان گفت که بخشی از دنیای آرمانی انسان امروز است؛ انسانی که گوشه‌های شان با صداهای ماشینها، هواپیماها... از شنوایی طبیعی بازمانده و چشمه‌های شان از دود وسایط یادشده کور و نفس‌های شان تنگ آمده اند؛ و در میان گیرودار که خود ساخته گم و فراموش گردیده است.

در کنار داشته‌های یادشده، معجزه‌های بشری (مجسمه‌ها) ی پیداوپنهان بسیار، بخشی دیگر از جذابیت سرزمین بامیان می‌باشند که از حقایق و مسایلی بی‌شمار حکایت می‌کنند و این‌که چگونه بشر آن زمان، توانایی خویش را به نمایش گذاشته اند هر جهانگرد و گردشگری را مسحور و مجذوب خود می‌سازند گرچه تخریب صلصال و شمامه ضایعه جبران نشدنی برای میراث‌داران تاریخ و فرهنگ بشری محسوب می‌شود و با هیچ چیزی غیر از خود شان قابل بازیابی نیست ولی پارچه‌های فروریخته آن حکایتی مهم و سازنده‌ی دیگری است که شاید جزو از مسئولیت‌های فرهنگی و تاریخی این دومجسمه بی‌بدیل بوده، تا باشد که با فروپاشی خود حقایقی بسیاری را به انظار جهانیان به نمایش بگذارند و سیمای واقعی مغربین خود را بهتر از هر چیزی دیگر بنمایانند.

آری، تمام میراث‌های موجود بشری و طبیعی در بامیان موازین و مقیاس‌های اند که با وجود آنها می‌توان حقایقی بسیاری در مورد این سرزمین به دست آورد و شاید بسیاری شنیده‌ها و خواننده‌ها باطل و سخنان بسیار متفاوت‌تر از آنچه گفته‌اند و شنیده‌ام، در اذهان راه‌یابند؛ آثار و میراث‌های فرهنگی و تاریخی از یک‌سو و مناظر زیبا و طبیعی این ولایت از سوی دیگر اوراق کتابی است که هرکس به سطح درک و فهم خود می‌تواند آن را بخواند و از آن برداشت و فهم خود را داشته باشد این‌که کدام درست‌تر و معقول‌تر خواهد بود، بستگی دارد به نگاه عمیق و دور از اغراض و آلودگی‌ها؛ و این کتاب ارزنده خدایی که بهای آن را با هیچ مبلغ و مقداری نمی‌توان سنجید، باید محفوظ و مصون می‌ماند که این امر خطیر (پاسداری از این داشته‌های مهم فرهنگی و تاریخی و طبیعی بامیان) را خداوند به‌دوش سلسله‌جبال‌های قرار داده است که دورادور این ذخایر ارزشمند بشری را مانند قلعه آهنین، حصر نموده است و دیوار بلند و ضخیم آن برای هیچ قدرناشناسی اجازه ورود نداده اند.

این‌جا است که باید از شاه‌فولادی و تمام لشکریان شکست ناپذیر او یعنی سلسله‌جبال‌های بابا و هندوکش سپاسگزاری نماییم و این‌که توانسته‌اند داشته‌های بسیار ارزشمندی را، باکمال صداقت و امانتداری برای امروزی‌ها انتقال دهند کاری است بسیار ستودنی. و باید از انجام موفقانه رسالت این شاه(شاه‌فولادی) و لشکریان او قدردانی نماییم.





# لایه‌های سیاسی

## مخالفت‌های مذهبی با جشنواره‌های محلی



جواد فلسفی

و دست به فتوا فروشی می‌زنند. تلاش دارند به هر بهانه و ترویجی سد راه ارزش‌های نوین و شکوفایی این شهر شوند. این فتوا فروشان خوبی واقف است که جامعه انسانی به هر اندازه که بسته و بی‌سواد و ناآگاه باقی بماند به نفع شان است. می‌دانند که با ترویج خرافات دینی در جامعه بسته و بی‌سواد بهتر می‌تواند خون آن مردم را بی‌مکند و بر آنها حکومت کنند. کما این که در بامیان سالهاست همین کار را کرده اند و ما عملاً شاهد این مسئله در مناطق مرکزی هستیم، و می‌دانیم هزاره‌ها بیشتر از هر قوم دیگر در افغانستان از این مسئله رنج برده اند. نمونه این رنج‌ها را ما می‌توانیم در گذشته در رهبری سیدعلی بهشتی به خوبی مشاهده کنیم. آقای بهشتی یک زمان بر تمام هزاره‌جات حکومت می‌کرد. خودش را با روح الله خمینی و سید حسن نصرالله مقایسه کرده و تصور می‌کرد که از طرف خدا به این امر نائل آمده است. مطابق گزارش‌ها و شواهد، ایشان از نگاه تنبلی، ناآگاهی، ساده لوحی و لذت‌جویی رقیبی نداشته است. واقعیت این که در هزاره‌جات به اندازه این آدم هم به لحاظ سواد دینی و هم به لحاظ منش سیاسی آدم‌ها زیادی وجود داشت. اما بهشتی یک سلاح بسیار اساسی داشت و آن جهل مردم و ترویج خرافات دینی بود. اولاً احترام که مردم هزاره نسبت به قوم سادات بعنوان انسانهای مقدس و پاک دارند و آنها را شایسته رهبری می‌دانستند، زمینه حکومت این آدم را فراهم نمود. دوماً ترویج خرافات از سوی خود او و دار و دسته شان مانند این که حاجی آغا در جنگ با کمونیست با یک الله اکبر صدها نفر راهلاک می‌کرد. یا مثلاً شایعه می‌کردند که گلوله کافران (کمونیست‌ها) هیچ‌گاه به آقا بهشتی اصابت نمی‌کرد... بعدها آقای اکبری و صادقی نیلی هم به این قافله پیوستند. زیرا هیچ کدام اینها هزاره نبودند و اما از جهل هزاره‌ها به خوبی سود بردند. به همین دلیل تندور خرافات مذهبی را گرم کرده و از آن برای به قدرت رسیدن شان به خوبی استفاده کرده اند. متأسفانه اختلافات بر سر قدرت در میان اینها هزاره‌جات را پارچه پارچه کرد، جنگ را خانه به خانه و روستا به روستا کشاندن، طوریکه همسایه همسایه را می‌کشتند و خانواده‌ها خویشاوندان خودشان را. اینها همه براین توجیه اعمال شان به دین متوصل می‌شدند و کفر یک دیگر را ثابت می‌کردند. از احساسات دینی مردم وسیله خوبی برای فروگفتن رقیبان سیاسی شان ساختند و جنگ همه علیه همه را به راه انداخته اند. کسانیکه در اطراف اکبری جمع شده بودند بهشتی از طریق شریعت اسلام حکوم ارتداد آنها را جاری می‌کرد، و همین طور اکبری و صادقی نیلی هر کسی در حزب شان نبودند کافر مطلق بوده که شایسته کشته شدن شناخته می‌شدند...

با وجودی که بامیان شهر تاریخی و توریستی است، متأسفانه تا هنوز صنعت گردشگری و توریسم در این شهر به شکل اساسی پا نگرفته است. همین دلیل است که بامیان از جمله فقیرترین ولایت‌های افغانستان به شمار می‌رود. ساکنان این شهر بیشتر از هر جای دیگر با فقر و بدبختی دست پنجه نرم می‌کنند. یک بخش این بدبختی و فقر به طبیعت نسبتاً سرد و خشک بامیان برمی‌گردد. علاوه بر این بامیان با کوه‌های صعب‌العبور احاطه شده است، نه مرز مشترک با کشورهای خارجی دارد، نه با کدام شاهراه تجارتي وصل است. اما یک بخش مهم مشکلات این شهر که به صنعت گردشگری هم گره می‌خورد خرافات دینی و سنت‌های دست‌پاگیر و استفاده از آن به منافع سیاسی افراد سودجو و جهل فروشان در این شهر بر می‌گردد. افرادی که سالهاست سقف معشت را بر ستون شریعت بنا کرده و از دین به عنوان وسیله سرکوب رقیبان سیاسی و منافع شخصی شان استفاده می‌کنند. این مسئله را ما در مورد جشنواره‌های محلی در بامیان عملاً شاهد هستیم و می‌بینیم که چگونه فتوای بی مورد در مساجد علیه آن صادر می‌شود...

ناگفته پیداست که ولایت بامیان سرشار از مکان‌های تاریخی، توریستی و دیدنی است. بنابراین تنها منبع مهم و اساسی درآمد این ولایت را «صنعت توریسم و گردشگری» تشکیل می‌دهد. از قامت شکسته صلصال و شمامه گرفته تا بندامیر و شهر غلغله و ضحاک و ده‌های جای دیگر این ولایت را بدل به یک شهر توریستی کرده است. اما و هزار اما به دلایل هراس‌های امنیتی و پوشیده ماندن سیمای جاذبه‌های توریستی بامیان، صنعت گردشگری هنوز در این ولایت رونق لازم را پیدا نکرده است. گرچه که تلاش‌های از سوی نهادهای دولتی و غیر دولتی در این زمینه صورت گرفته است، از جمله این تلاش‌ها را می‌توان برگزاری جشنواره‌های محلی در بامیان اشاره کرد. استقبال گرم مردم این ولایت از این جشنواره‌ها و حضور به هم رساندن هزاران نفری در این جشنواره‌ها از یک طرف نشان از رشد خرد جمعی مردم این شهر بوده و از طرف دیگر برگزاری این جشنواره‌ها برای شناساندن سیمای بامیان بعنوان شهر مناسب برای گردشگری و کاهش هراس‌های امنیتی و جذب گردشگران از سراسر دنیا امر حیاتی و ضروری بوده و است... اما برگزاری این جشنواره‌ها جهل فروشان و استفاده جویان دینی را سخت متأثر ساخته است. آنهایی که خواب و خیال رهبری جامعه تشیع افغانستان را در ذهن می‌پروراند، خودشان را پیشوای دینی و سیاسی این مردم قلمداد می‌کنند. اکنون اما این دوکانداران دین فهمیده اند که کم کم دارد از دور خارج شده و جایگاه خود را از دست می‌دهند. به همین دلیل بدن‌های شان به لرزه افتاده است،

محمد اکبری در فتوا فروشی کمتر از شیخ آصف محسنی نیست، امسال رسماً در انتخابات پالمانی شکست خورد. دیگران هم کم و بیش به همین سرنوشت گرفتار است. به همین دلیل تلاش دارند به هر بهانه سد را پیشرفت این شهر شود. نمونه‌های این تلاش‌ها را می‌توان در جشنواره محلی به خوبی مشاهده کرد. این جشنواره‌ها گذشته از هر نوع جنبه‌های هنری و فرهنگی‌اش با توجه به وضعیت اقتصادی و مکان‌های توریستی بامیان امر حیاتی است، و بامیان را به شهر رویایی بدل می‌کند. ولی این جشنواره‌ها بهانه خوبی برای روضه خوانها و رحانیون شد، که محافل دینی را در مساجد گرم تر کرده و رهبران شان خشوند تا نزد آنها برای خود جایگاه بالاتری بخزند. هستند کسانی که برای شان پیشرفت، آزادی، دموکراسی و بالا رفتن آگاهی مردم بدل به یک کابوس ناتمام شده است. از جمله شیخ آصف محسنی که خودش را بعنوان دانشمند و متفکر دینی جا زده، مثلاً به تبلیغ امور دینی مردم می‌پردازد. ولی این آدم سالهاست که به بهانه دین به امور سیاسی خود پرداخته است و برای تضعیف رقیبان سیاسی خود از آموزه‌های دینی استفاده کرده و به نحو کوشیده است کارهای سیاسی اش را صیغه دینی بدهد. تا از این طریق به راحتی توده‌های خام را به دنبال خود کشانده و با داران خود را خوشنود کند. محسنی و اکبری و دار و دسته شان همیشه از ورود اندیشه‌های جدید در جامعه جلوگیری می‌کنند زیرا مفاد شان در نادان نگاه داشتن مردم است، جامعه هر قدر از اطلاعات و اندیشه‌های نوین غافل باشد زمینه سو استفاده مذهبی در آن بیشتر شده و رهبران سنتی مانند محسنی و اکبری و همفکران شان به خوبی به اهداف سیاسی و اقتصادی شان دست می‌یابند. مخالفت‌های اینها با جشنواره‌های محلی بامیان ناشی از ترس این افراد است که مبادا بیشتر از این جایگاه شان را از دست دهد. بنابراین از دین استفاده کرده و علیه این جشنواره‌ها فتوا صادر می‌کردند. در بامیان ما شاهد بودیم و هستیم که طرفداران این آقایان در مساجد و محافل مذهبی و غیر مذهبی همه روزه علیه این جشنواره‌ها حرف زدند و فتوا صادر کردن و عاملان آن را به تیغ شریعت می‌بستند و ارتداد آنها را ثابت می‌کردند. این در حالی است اکثر عالمان دین که منافع سیاسی نداشتند هیچ واکنش منفی در این خصوص نشان نداده اند و حتی علیه این فتوا فروشان موضع گرفتند؛ و اذعان کردند که برگزاری هم‌چون محافل هیچ تضاد با دین اسلام ندارد. دو سال قبل بعد از جشنواره راه ابریشم آقای محمد اکبری در صفحه خود نوشت که «بامیان دارالجهاد است حرمت آن را با این جشنواره زیر پا نکنید»، اما چند روز بعد خودش در جشنواره گل کچالو اشتراک نمود و از صدای دمبوره سیدانور و گروه صلصال لذت برد. این مسئله نشان می‌دهد که تمام مخالف‌ها با جشنواره‌ها محلی در بامیان جنبه دینی ندارد، بلکه در پشت این مخالفت‌ها مسائل سیاسی پنهان است. اما از دین به عنوان ابزار برای رسیدن به اهداف سیاسی استفاده می‌شود.

به خود گرفته و جامه جدیدی بر تن کرده است، در این شهر همه چیز در حال تحول و بازسازی است. وضعیت سیاسی و اجتماعی مردم این شهر روز به روز در حال بهتر شدن اند. ستم‌ها کمتر شده و نگاه‌ها نسبت به این سرزمین رو به عوض شدن است. ساکنان این شهر مدنیت را از نو بنا نهاده و تاریخش را دوباره باز یافته است، سیمای بامیان بعنوان یک شهر مدنی و صلح دوست در جهان تثبیت شده است. بامیان نماد آزادی و همگرایی و همدیگر پذیری است، روحیه تساهل و تسامح نسبت به هر جای دیگر افغانستان در بامیان نهادینه شده است. مردم این ولایت همیشه از اندیشه‌های جدید استقبال کرده و برخلاف شهرهای دیگر افغانستان ارزش‌های نوین در بامیان پا گرفته و علم و دانش در محور زندگی مردم جغرافیا قرار گرفته است. درحقیقت اکنون بامیان آتن افغانستان است. زیرا بامیان برای افغانستان الگویی فرهنگ، اندیشه، مدنیت و دموکراسی برای افغانستان است... مضاف براین همانطوریکه عرض کردم در بامیان روز به روز استفاده جویان از صحنه حذف می‌شود، به عنوان نمونه





یکشنبه \* ۲۹ ثور ۱۳۹۸ \* سال دوم \* شماره هشتم



صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه  
مدیر مسئول: حسن رضا خاوری، ۰۷۷۴۱۵۴۴۷۴  
معاون مدیر مسئول: عباس اسدیان  
سر دبیر: محمدوائق حسینی  
ویراستار: علی رضا رافت  
مدیر اجرایی: آرزو رضایی  
هیئت تحریریه: محمد سرور جوادی، عبدالرحیم اخلاقی، علی جوادی، انور رحیمی، جواد فلسفی، محمد علم عرفانی، صغرا عطایی و هادی باهنر.  
طرح و دیزاین: نسیم وکیلانی  
دفتر مرکزی: بامیان، دشت عیسی خان، روبروی مسجد رسالت.  
مراکز توزیع: بامیان، کابل، بلخ، هرات، پروان، غزنی، غور و دایکندی.  
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۰ افغانی



# سیر زوال

## فعالیت‌های مدنی در بامیان

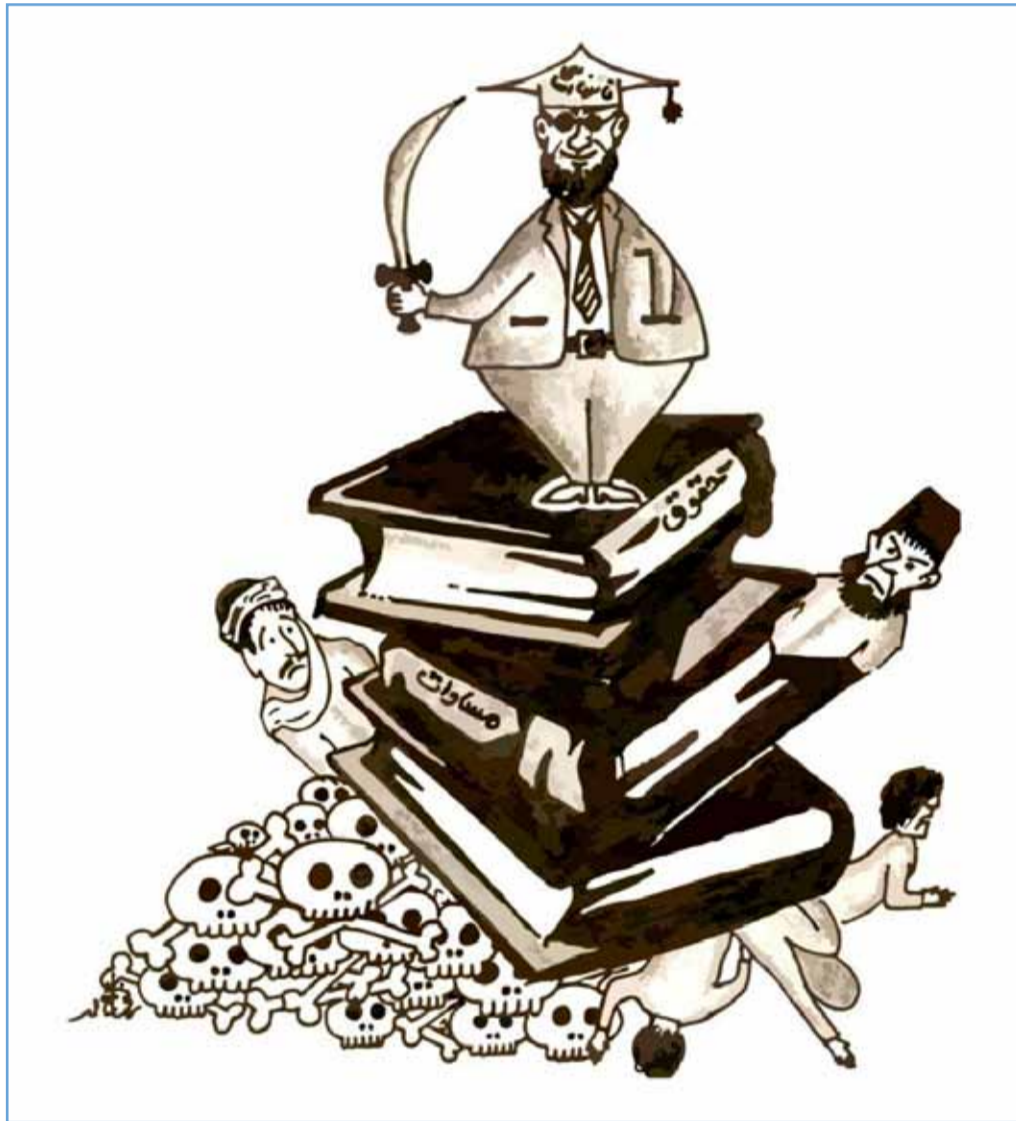


محمد روحانی

پس از حادثه ۱۱ سپتمبر، که بهانه ای برای براندازی رژیم طالبانی شد و پیامد آن جلسات بن، سالهای دموکراسی افغانستانی آغاز گردید. تشکل نهادهای مدنی شکل گرفت و تئوری جامعه مدنی در افغانستان شکل عملی یافت. آزادی بیان و آزادی رسانه ها رونق گرفت. جامعه مدنی برای رشد و انکشاف متوازن در کشور، پا به عرصه وجود گذاشت و تقابل با تمامی استبداد گذشته را سرلوحه کار خویش قرار داد. از سویی سالهای رنج و تعب ناشی از دوران ظلم، جنگ و خونریزی مردم افغانستان را به سته آورده و در جستجوی روزنه ای برای تنفس هوای آزاد و آزادی بودند. مصوبه های بن این امکان را فراهم کرد و کمکهای دول برپاکننده این جلسات در تقویت دولت و ملت سرازیر شد. نهادهای جامعه مدنی را اگر راه ورود سرمایه قدرتهای اقتصادی به کشورهای نیمه سرمایه داری و فقیر ندانیم؛ میتوانیم بگوییم که نهادهای مدنی و جامعه مدنی حد واسط میان دولت و ملت است که میتواند بحیث یک نیروی اجتماعی مفید و پر قدرت بر ساختار جامعه و رشد و انکشاف آن موثر واقع شود؛ نمونه های بسیاری را میتوان ذکر کرد. فعالیتهای مدنی و اجتماعی در ولایت بامیان مثال بارزی از این تاثیرگذاری است؛ شهروندان بامیان با توجه به مشکلات و حق تلفی های ناشی از تبعیض و تعصب و مشاهده آن، آغازگر حق خواهی و عدالت خواهی بدور از جنگ و خشونت و بشکل مسالمت آمیز در سطح بامیان و افغانستان شدند. فعالان مدنی و نهادهای مدنی ای که در طول دهه گذشته در مسیر پویایی جامعه حرکت کردند و به هر دلیلی از حرکت باز ایستاده اند. آنچه مسلم است؛ فرصتها، تنگناها و مشکلات فراروی فعالان مدنی و نهادهای مدنی فعال در بامیان، واکنش دولت و سیاست مداران در تقابل و تعامل با جامعه مدنی، دلیلی شده است بر افزایش آگاهی شهروندان از حقوق شهروندی خویش و درک بیشتر مسائل و موضوعات سیاسی-اجتماعی در جامعه امروز بامیان.

هگل جامعه مدنی را مرحله متفاوتی میدانده که رابط بین خانواده و دولت است؛ که با موجودیت منافع سرمایه داری و احتمال بروز کشمکش و بی عدالتی، باعث آشکار شدن نیروهای مغایر می شود. نیروهایی چون قابلیت های فیزیکی، ذهنی، استعدادها و شرایط مالی که نوعی از نابرابری را ایجاد می کنند. او گوناگونی موقعیتهای در جامعه مدنی را به سه طبقه ای؛ بنیادی (کشاورزی)، رسمی (تجارت، بازرگانی) و عمومی (جامعه مدنی) تقسیم کرده است و بشر را قادر به انتخاب آن می داند حتی اگر انتخابش بوسیله بیعدالتی های حاصل از «نیروهای مغایر» ذکر شده محدود شده باشد. هگل بیان کرده است که این بی عدالتی ها، همه طبقات جامعه مدنی را پر می کنند و در مجموع منجر به ایجاد سیستم کارآمدتر خواهد شد.

جامعه مدنی به تعبیر امروزی بعنوان «بخش سوم» جامعه، بخشی مجزا از دولت و تجارت به شمار می رود. عرصه ای اجتماعی در قالب نهادها، اتحادیه ها، و انجمن ها است که زمینه ارتباط متقابل مردم بسا حکومت و حکومت با مردم را فراهم میکند. عرصه ای که در آن شهروندان از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار بوده و در امور سیاسی-اقتصادی و فرهنگی-اجتماعی جامعه نقش مؤثری ایفا میکنند. جامعه مدنی در واقع جامعه ای غیر سیاسی است که حضورش در جامعه بعنوان پایگاه و مرکزیت اجتماعی، در ایجاد ارزشهای مشترک بین شهروندان، اتحاد و همبستگی شهروندان و درک وابستگی یک جامعه سالم و ایده آل به شناخت «حق» و «تکلیف» در جامعه، حیاتی است. نقش نظارتی جامعه مدنی به خصوص بر دولت و ساختار سیاسی حاکم بر جامعه، زمینه قانون گرایی، مسوولیت پذیری، شفافیت و پاسخگویی نهادهای دولتی و غیردولتی را فراهم می سازد و شهروندان یک جامعه انسانی را بسوی «احساس امنیت اجتماعی» و «تامین اجتماعی» بیشتر سوق می دهد. از همین



رو ضرورت وجود جامعه مدنی کارا و غیر سیاسی از هم نیازهای جامعه انسانی استوار بر دموکراسی است.

پس از تصویب موافقتنامه بن با هدف آوردن صلح پس از ۲۳ سال جنگ، در ۱۵ قوس ۱۳۸۰ در حضور داشت آقای اخضر الابرهمی منشی سازمان ملل توسط گروههای افغانی (اتحادشمال، گروه پشاور، هیئت نمایندگان روم به نمایندگی از شاه سابق محمد ظاهر شاه و گروه قریس) و تشکیل دولت حامد کرزی در سال ۲۰۰۴ بر اساس رای مردم مطابق با مواد موافقتنامه بن؛ حکومت مبتنی بر دموکراسی و آزادی بیان آغاز بکار کرد. کمکهای جامعه جهانی برای بازسازی و انکشاف متوازن شهروندان افغانستان، سرازیر شد. پلانهایی انکشافی ساخته شد و بودجه های کلان به مصرف رسید.

چالشهای اجتماعی در سطح اقوام و مذهب، تمایلات جدایی طلبانه و مانند آن را، اگر نوعی اختلال اجتماعی ناشی از سالها جنگ و هرج و مرج بدانیم؛ در کنار تهدید امنیتی مخالفان حکومت، باعث شد تا ولایت بامیان هم چون بعضی ولایات دیگر بدست فراموشی سپرده شود. اختلال اجتماعی ناکار کردی یا بدکار کردی موجود در جامعه حرکتی نمادین و مبتکرانه فعالین مدنی در ولایت بامیان را به عرصه ظهور رساند و تلاش بیشتر و مفیدتر را برای رسیدن به حق و حقوق شهروندی سبب شد. شهبای بسیاری را تا به صبح به همفکری نشستند؛ و سنجش دقیق تری بر حرکات شان گماشتند. باید می دانستند در شرایطی که حتی از تعدادی از شهروندان مظلوم ولایت بامیان نیز دشنام و ناسزا می شنیدند؛ گام بردارند تا به هدفشان برسند.

اعتراض به هجوم کوچی ها به بهسود (۱۳۸۴/۲۰۰۶) اولین داد خواهی جمعی از فعالین مدنی در ولایت بامیان بود که صورت گرفت. جمعیتی که طی یک راهپیمایی، شکوه نوع دوستی و عدالتخواهی را به تصویر کشیدند و خواستار جلوگیری از هجوم کوچی ها توسط حکومت وقت شدند.

کاهگل سرک، کاندیداتوری ریاست جمهوری محراب زوار، آتش زدن «غوزه» در اعتراض به بی برقی و آلودگی محیط زیست، مظاهره در اعتراض به اجرایی شدن تعصبات قومی و منافع آن با حاکمیت ملی، اهدای تقدیر نامه به جناب مرکب زاده، نصب هریکین بمناسبت روز جهانی کارگر در چوک هریکین، اعطای هریکین به سفارت آمریکا مقابل شورای ملی در کابل با این هدف که بتوانند مسیر انکشاف متوازن و نهادینه شدن دموکراسی واقعی را در سایه نور هریکین پیدا کنند؛ برگزاری نمایشگاه کاریکاتور، حرکت نمادین آب در هاون کوبیدن و اعتصاب غذایی مقابل دفتر یوناما در پیوند با نسل کشی و قتل عام هزاره های پاکستان از جمله حرکتی نمادینی است که میتوان از آن یاد کرد؛ حرکتی اجتماعی این قابلیت را دارند تا فاصله یا خلاء بین مردم و دولت را از بین ببرند و پر کنند؛ این امر می تواند روی تصمیم گیری های سیاسی، روند ساخت و تدوین پالیسی ها بنابر خواست مردم، موثر واقع شود. از جمله حرکتی که موثریت آن در نزدیکترین زمان ممکن لمس شد؛ تقدیر نامه به جناب مرکب زاده و کاهگل سرک را میتوان نام برد. مانور خیابانی کودکان خر سوار با بشکه های آب در اعتراض به نبود آب آشامیدنی صحی منجر به تطبیق پروژه آبرسانی در زرگران و سنگ چسبان شد و سرک مذکور هم قیر ریزی گردید.

از نقاط قوت فعالیتهای مدنی و فعالین مدنی آن وقت، هم نظری و همراهی رئیس فقید شورای ولایتی بامیان، شهید محمد جواد ضحاک بود. در اعتراض به اجرا نشدن پروژه سرک مواصلاتی که بارها افتتاح شده بود؛ فعالین مدنی و شهروندان بامیان دست به دست هم دادند؛ یکی گاه آورد و دیگری خاک تا به نشانه اعتراض، بخشی از سرک کاهگل شود. اشتراک شهید ضحاک بعنوان رئیس شورای ولایتی وقت در کاهگل کردن سرک، این حرکت نمادین را شهرتی جهانی بخشید. حرکتی که صدای شهروندان بامیان را به گوش جهانیان رسانید. حرکت

مدنی شورای ولایتی تحت ریاست شهید ضحاک و مدیریت وی در برپایی خیمه تحسن در چوک شهید مزاری، حرکت قدرتمند دیگری بود که حکومت وقت آنزمان را مستاصل ساخته و به تب و تاب انداخت؛ از دید نگارنده این سطور، رویکرد حکومت محلی وقت و سیاستی که در تقابل و تعامل با حرکتی مدنی در پیش گرفت؛ مدارا با چنین حرکتی بود؛ تجربه ای که تا حدودی موفق عمل کرد. هر چند که حربه های تهدید، تطمیع و نفاق همواره حرکتی مدنی و فعالان مدنی را به چالش می کشید اما؛ بسا این وجود آزادی بیان در چهار چوب قانون به گفتگویی موثر در جامعه تبدیل شد. به همین اساس، شاید بتوان این دوره را نسبت به دوره های پس از آن، در کنار شور و پشتکار فعالان مدنی دوره رشد و شکوفایی حرکتی مدنی دانست.

با این وجود، خطرات پنهان و آشکار همواره جریان حق خواهی و عدالتخواهی را تهدید کرده و قربانیان زیادی گرفته است. شهید ضحاک نیز یکی از این قربانیان بود؛ یکی از منتقدین سرسخت حکومت آنزمان در بخش توسعه متوازن و عدالتخواهی که هنگام بازگشت از جلسه رؤسای شوراها ولایتی که در هرات برگزار شده بود؛ در جوزای ۱۳۹۰ به شهادت رسید. از حواشی شهادت شهید ضحاک که بگذریم؛ پس از دفن وی و تطبیق پروژه از مهتاب تا هریکین، فعالیتهای مدنی کم رنگ و فعالین مدنی خسته و پراکنده شدند. به نظر می رسد تنگناهای موجود فراروی این فعالین که تعدادشان کمتر از انگشتان یک دست بود؛ آزار دهنده شده بود. فعالان مدنی دیگری از بین شهروندان بامیان پا به عرصه گذاشتند و این فعالیتها در دوره های متفاوت، با شرایط متفاوت ادامه یافت. نهادهای قدرتمندی مانند «مجمع جامعه مدنی افغانستان» و «شبکه جامعه مدنی افغانستان» در سطحی متفاوت با آنها فعالیت می کردند؛ فعالیتهایی چون برنامه های آگاهی دهی، ایجاد شبکه ائتلاف دادخواهی از حکومتداری خوب و دیگر برنامه های متناسب با پالیسی شان که با تاسف فعالیت این نهادها هم محدود شده و رو به خاموشی است.

با توجه به آنچه گفته شد، ضرورت است نهادهای مدنی برای استقلال خود از بازیگران و جریان های سیاسی حاکم و غیر حاکم تلاش کنند و با تغییر اولویت های خود، به واقعیت جامعه مدنی در کشور، جامه عمل بپوشانند. فعالین مدنی نباید آلوده به سیاست شوند تا بتوانند مسوولیت خویش را ادا کنند. در صورتی که جامعه مدنی مجری برنامه های چیده شده توسط جریانهای وابسته به قدرت شود؛ بجای نظارت بر دولت و ساخت سیاسی، مجری سیاستهای از بالا به پایین خواهد شد و این امر با فلسفه وجودی جامعه مدنی سازگار نیست.

«جان هال» آفتهای آشکار جامعه مدنی را «خودکامگی»، «احیای سنت محسنات مدنی حکومت جمهوری»، «اشکال خاص ملت گرایی»، «کامل کردن ایدئولوژی ها» و «نظریه فرهنگی ضروری» میدانند. قدرتمند شدن جامعه مدنی در سطحی که فعالان آنرا تبدیل به قدرتهای اجتماعی و گاه سیاسی نماید؛ حصارهای فرهنگی افراد که به مثابه قفسی فرهنگی، تعیین کننده عملکرد و ارزش اجتماعی آنان در سطح جامعه است؛ همواره جامعه مدنی و فعالان مدنی را تهدید میکند و به طور حتم مسیر واقعی حرکتی مدنی را به بیراهه رهنمون می شود. در چند سال اخیر گرایش و رجوع شهروندان به شبکه های اجتماعی مانند فیسبوک و تویتر در دنیای مجازی بیشتر شده و تا حدودی موثر است ولی؛ آنچه مهم است حضور شبکه های اجتماعی واقعی و نهادهای مدنی واقعی است؛ نیاز جامعه انسانی در راستای شکوفایی، به موجودیت سازمانها و نهادهای غیر سیاسی بسته است تا بتواند خلاء موجود بین دولت و ملت را با اقدامات موثر و نظارتی پر کند. جین شارپ و رابرت هلوی در اثری بنام «جامعه مدنی و مبارزه مدنی» معتقدند که دولت مردان و صاحبان قدرت خطا پذیر هستند و امکان اشتباه در اموری وجود دارد که از جانب مردم به آنها محول شده است. بنابراین عملکرد دولت مردان می بایست به صورت پیوسته توسط مردم نقد و بررسی شود. به عبارتی دیگر مردم می بایست به شکلی قانونمند، آگاهانه و بدون ایجاد هرج و مرج قدرت دولت را کنترل کنند و خویش نیز دارای پایگاههای مستقل غیر دولتی قانونی باشند. جین شارپ و رابرت هلوی جامعه مدنی و فعالیت مدنی را خود جوش و داوطلبانه، مستقل از دولت و دارای ساختار آزادخواه می دانند که سیاستهای دولت را بررسی و نقد میکند در عین حالی که خشونت خواه نیست چرا که؛ جامعه مدنی عرصه ای برای نظریات و عقاید گوناگون انسانی با محوریت خرد و اندیشه، اصالت کار و ارزش قابل شدن به آن، قانون مداری و احترام به عقاید مخالف است. در حرکتی اجتماعی و مدنی مخالفین «دشمن» نیستند؛ تمام هم و غم این حرکتی تعالی متعادل و متوازن سطوح اجتماعی به نحو مطلوب است؛ رابطه دولت و ملت را به رابطه ای دو جانبه تبدیل کرده و در شکل سنتی هرم قدرت تعدیل ایجاد می کند. استحاله ای است که دولت و ملت را بسوی جامعه ای آگاه، سالم و بدور از خشونت سوق می دهد.